پرتوی از

دولت فرخندهٔ علوی

مصطفیٰ حسینی طباطبائی

«الوِلایاتُ مَضامیرُ الرِّجالِ»

«حکومتها میدان‌های آزمایش برای مردان‌اند»

(علی علیه السّلام، نهج البلاغة، کلمات قصار، ۴۳۲)

فهرست مندرجات

قالَ ٱبنُ عَبّاسٍ:
«دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيٍّ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ - بِذِي قارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ!
فَقالَ لِي: ما قِيمَةُ هٰذَا ٱلنَّعلِ؟
فَقُلْتُ: لا قِيمَةَ لَها!
فَقالَ: وَٱللّٰهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِن إِمْرَتِكُمْ إِلّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ باطِلاً.»

(نهج البلاغة، خطبهٔ ۳۳)

ابن عبّاس گفت:
«در ذی‌قار (نزدیک بصره) بر امیرمؤمنان علی - علیه السّلام - وارد شدم و دیدم که کفش خود را وصله می‌زند!
امیرمؤمنان از من پرسید: ارزش این کفش چقدر است؟
پاسخ دادم: ارزشی ندارد!
فرمود: به خدا سوگند که این کفشِ بی ارزش را از حکومت بر شما بیشتر دوست دارم مگر آن که در سایهٔ این حکومت، حقّی را به پا دارم یا باطلی را دفع کنم.»

بِسْمِ ٱللّٰهِ وَلَهُ ٱلْحَمْد

إبن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: در میان یاران پیامبر(ص) گفتگو افتاد که کدامیک از حروف هجاءدر زبان عرب بیشتر به کار می‌رود؟ همگی بر آن شدند که نقش «الف» بیش از دیگر حروف است آنگاه علی(ع) برخاست و خطبه‌ای بدون الف ایراد کرد! ما پیشگفتار رسالهٔ خود را با بخشی از آن خطبهٔ جاودان و هنرمندانه آغاز می‌کنیم:

خطبهٔ بی‌الف

«حَمِدْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنَّتُهُ، وَسَبَغَتْ نِعْمَتُهُ، وَ سَبَقَتْ غَضَبَهُ رَحْمَتُهُ، وَ تَمَّتْ كَلِمَتُهُ، وَ نَفَذَتْ مَشِيئَتُهُ، وَبَلَغَتْ قَضِيَّتُهُ، حَمِدْتُهُ حَمْدَ مُقِرٍّ بِرُبُوبِيَّتِه، مُتَخَضِّعٍ لِعُبُودِيَّتِهِ، مُتَنَصِّلٍ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مُتَفَرِّدٍ بِتَوْحِيدِهِ، مُؤَمِّلٍ مِنْهُ مَغْفِرَةً تُنْجِيهِ، يَوْمَ يُشْغَلُ عَنْ فَصِيلَتِهِ وَبَنِيهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَرْشِدُهُ وَ نَسْتَهْدِيهِ، وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَ شَهِدْتُ لَهُ شُهُودَ مُخْلِصٍ مُوقِنٍ، وَ فَرَّدْتُهُ تَفْرِيدَ مُؤْمِنٍ مُتَيَقِّنٍ، وَ وَحَّدْتُهُ تَوْحِيدَ عَبْدٍ مُذْعِنٍ، لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ فِي صُنْعِهِ، جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَ وَزِيرٍ، وَ عَنْ عَوْنٍ مُعِينٍ وَ نَصِيرٍ وَ نَظِيرٍ.

عَلِمَ فَسَتَرَ، وَ بَطَنَ فَخَبَرَ، وَ مَلِكَ فَقَهَرَ، و عُصِيَ فَغَفَرَ، وَ حَكَمَ فَعَدَلَ، لَمْ يَزَلْ وَ

لَنْ يَزُولَ، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، وَ هُوَ بَعْدُ كُلِّ شَيْءٍ، رَبٌّ مُتَعَزِّزٌ بِعِزَّتِهِ، مُتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ، مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ، لَيْسَ يُدْرِكُهُ بَصَرٌ، وَلَمْ يُحِطْ بِهِ نَظَرٌ، قَوِيٌّ مَنِيعٌ، بَصِيرٌ سَمِيعٌ، رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.

عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مَنْ يَصِفُهُ، وَ ضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مَنْ يَعْرِفُهُ، قَرُبَ فَبَعُدَ، وَ بَعُدَ فَقَرُبَ، يُجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ، وَ يَرْزُقُهُ وَ يَحْبُوهُ، ذُولُطْفٍ خَفِيٍّ، وَبَطْشٍ قَوِيٍّ، وَ رَحْمَةٍ مُوسِعَةٍ، وَ عُقُوبَةٍ مُوجِعَةٍ، رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُونِقَةٌ، وَ عُقُوبَتُهُ جَحِيمٌ مَمْدُودَةٌ مُوبِقَةٌ.

وَ شَهِدْتُ بِبَعْثِ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ، وَ عَبْدِهِ وَ صَفِيِّهِ، وَ نَبِيِّهِ وَ نَجِيِّهِ، بَعَثَهُ فِي خَيْرِ عَصْرٍ، وَ حِينَ فَتْرَةٍ وَ كُفْرٍ، رَحْمَةً لِعَبِيدِهِ، وَ مِنَّةً لِمَزِيدِهِ، خَتَمَ بِهِ نُبُوَّتَهُ، وَ شَيَّدَ بِهِ حُجَّتَهُ، فَوَعَظَ وَ نَصَحَ، وَ بَلَّغَ وَ كَدَحَ، رَؤُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، رَحِيمٌ سَخِيٌّ، رَضِيٌّ وَلِيٌّ زَكِيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ، وَبَرَكَةٌ وَ تَكْرِيمٌ، مِنْ رَبٍّ غَفُورٍ رَحِيمٍ، قَرِيبٍ مُجِيبٍ .....»

(شرح نهج البلاغة، ج ۵، ص ۵۶۳، چاپ بیروت، دارمکتبة الحیاة)

پیشگفتار

این رساله، دورنمای دولت فرخنده‌ای را نشان می‌دهد که در صبحگاه تاریخ سیاسی اسلام طلوع کرد و سپس در زوایای کتاب‌ها پنهان شد و احوال و آثارش ناشناخته ماند. پرچمدار این دولت مبارک، امام پرهیزکاران و امیر مؤمنان، اَسَداللّٰهِ غالب علیّ بن أبی‌طالب ـ علیه السّلام ـ است که یاد وی همواره در خاطر مردم آگاه و شیفتگان حقّ و عدالت ماندگار است، آری:

«اَلدَّهْرُ مُلْکُ الْعَبْقَرِیَّةِ وَحْدَها لا مُلْکُ جَبّارٍ وَلا سَفّاحٍ»!

«در پهنهٔ روزگار، قهرمانان تاریخ حکومت می‌کنند نه دولتمردان ستمگر و خونریز.»!

به قول خود آن بزرگوار:

«اَلْعُلَماءُ باقُونَ ما بَقِیَ اَلدَّهْرُ، أَعْیانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثالُهُمْ فِی الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.»[1]

ما را به‌خاک تیره همی جستجومکن اندر قلوب مردم دانا مزار ماست

علی ـ علیه السّلام ـ دست پروردهٔ خاتم پیامبران ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ و مظهر دلاوری و فتوّت و قهرمان ایثار و عدالت و گنجور دانش و حکمت به شمار می‌رود و فضائل او چندان است که در این کوتاه سخن نمی‌گنجد و گذشتگان ما در این زمینه سخن بسیار گفته‌اند، چیزی که کمتر دربارهٔ آن سخن به میان آمده شیوهٔ زمامداری امام ـ علیه السّلام ـ و ویژگی‌های دولت تابناک او

---

۱ ـ نهج البلاغهٔ فیض، خطبهٔ ۱۳۹

است که به ویژه پس از تشکیل دولت جمهوری اسلامی در **ایـران**، ضرورت شناخت آن بیشتر به نظر می‌رسد و این رسالهٔ موجز ـ که ابتدا به صورت سخنرانی برگزار شد و سپس به تحریر درآمد ـ در پی احساس همین ضرورت نگاشته شده است و در خلال آن، روش حکمرانی و سیرت عدالت گستری امام ـ علیه السّلام ـ را به اختصار بیان داشته‌ایم. کوشش شده تا با بهره‌گیری از **مدارک معتبر امامیه**، دور نمایی از سیمای آن دولت فرخنده را ترسیم کنیم تا سر مشقی روشن و دلنواز برای دست اندرکاران حکومت در کشورمان باشد و به توفیق خداوند عزیز متعال با اقتدای به امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ به حلّ دشواریهای اجتماعی نایل آییم وَٱللّٰهُ تَعالیٰ شَأْنُهُ وَلِيُّ ٱلْهِدایَةِ وَٱلتَّوْفیق.

مصطفیٰ حسینی طباطبائی
۱۴۱۸ هـ. ق. / ۱۳۷۶ هـ. ش.

حکومت و مسؤولیّت

پس از قتل **عثمان بن عفّان** - خلیفهٔ سوّم - بسیاری ازمسلمانان برای زمامداری و حکومت روی به علی - علیه السّلام - آوردند و بدون آن که وی آن‌ها را به سوی خود فراخوانَد دست بیعت به سوی امام دراز کردند.

حکومت بر مردم، از دیدگاه علی - علیه السّلام - «طعمه» ای نبود که پس از مدّتها فراچنگ آمده باشد و آن را غنیمت شمارد! بلکه پذیرفتن حکومت به نظر امیرمؤمنان، قبول مسؤولیّتی گرانبار در برابر آفریدگار و مردم شمرده می‌شد از این رو امام به آسانی تن به بیعت نداد و از هجوم جمعیّت به خانه‌اش ابراز شادمانی نکرد. در خطبهٔ نودویک از **نهج البلاغة** می‌خوانیم که علی - علیه السّلام - در برابر انبوه جمعیّتی که آهنگ بیعت با او را داشتند چنین فرمود:

«دَعُوني وَ الْتَمِسُوا غَيْري! فَإنا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَأَلْوانٌ، لا تَقُوم لَهُ الْقُلُوبُ وَ لا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ. وَإنَّ الآفاقَ قَدْ أَغامَتْ، وَالْمَحَجَةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ، وَ اعْلَمُوا أَنِي إنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ ما أَعْلَمُ وَلَمْ أُصْغِ إلىٰ قَوْلِ الْقائِلِ وَعَتْبِ الْعاتِبِ؛ وَإنْ تَرَكْتُمُوني فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلِي أَسْمَعُكُمْ وَأَطْوَعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ. وَأَنَالَكُمْ وَزيراً خَيْرٌلَكُمْ مِنِي أَميراً»!

«مرا واگذارید و از دیگری درخواست کنید! که ما به پیشواز کاری می‌رویم دارای چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون. کاری که دل‌ها برایش پایداری ندارند و خردها بر آن استواری ننمایند. آفاق را ابرهای تیره فراگرفته و راه روشن ناشناخته شده است. بدانید که اگر من، دعوت شما را بپذیرم بدان سوی که خود می‌دانم

شما را رهبری می‌نمایم و به سخن گوینده و سرزنش ملامتگر گوش نمی‌دهم؛ و اگر مرا واگذارید مانند یکی از شما خواهم بود و شاید برای کسی که ولایت خود را بدو سپارید، سخن نیوش‌تر و فرمانبردارتر از همه باشم و اگر من وزیر و یاور شما شوم بهتر است از این که فرمانده و زمامدارتان باشم»!

درکتاب **بحارالأنوار** از مورخ کهن اسلامی، **ابو مِخنَف** گزارش شده که **زیدبن صُوحان** (یکی از یاران علی ـ علیه السّلام ـ) گفت: امام ـ علیه السّلام ـ در «**ذي قار**» سخنرانی کرد و در خلال سخنانش فرمود:

«... قَدْعَلِمَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ أَنِّي كُنْتُ كارِهاً لِلْحُكُومَةِ بَيْنَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ و لَقَدْ سَمِعْتُهُ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ يَقُولُ: ما مِنْ والٍ يَلِي شَيْئاً مِنْ أَمْرِ أُمَّتي إلاّ أُتِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ مَغْلُولَةً يَداهُ إِلىٰ عُنُقِهِ عَلىٰ رُؤُوسِ الْخَلائِقِ ثُمَّ يُنْشَرُ كِتابُهُ فَإِنْ كانَ عادِلاً نَجا وَإِنْ كانَ جائِراً هَوىٰ»![1]

«... خداوند سبحان دانست که من حکومت میان امّت محمّد ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ را نمی‌پسندم (زیرا) از پیامبر خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ شنیدم که فرمود: هیچ زمامداری نیست که کاری از امر امّت مرا عهده‌دار شود مگر آن که به روز رستاخیز در حضور مردمان او را می‌آورند در حالی که دو دستش برگردنش بسته شده است. آنگه نامهٔ اعمالش گشوده می‌شود، اگر **دادگر** بود نجات می‌یابد و چنانچه **ستمگر** بود (در آتش) سقوط خواهد کرد»!

بدینسان امام ـ علیه السّلام ـ بی میلی خود را نسبت به زمامداری نشان داد چنانکه در دوران حکومتش نیز گهگاه آن را یادآور می‌شد و می‌فرمود:

«وَاللّٰهِ ما كانَتْ لِي فِي الْخِلافَةِ رَغْبَةٌ وَلا فِي الْوِلايَةِ إِرْبَةٌ وَلٰكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُوني إِلَيْها

۱ـ بحار، چاپ جدید، ج ۳۲، ص ۶۳

وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْها»![1]

«سوگند به خدا، من به خلافت رغبتی نداشتم و به حکومت نیازمند نبودم ولی شما مرا بدین کار فراخواندید و بارش را بردوش من نهادید»!

با این همه چون پافشاری انبوه مردم را در امر بیعت ملاحظه کرد ناگزیر آنان را به مسجد بزرگ مدینه دعوت فرمود تا بیعت با وی آشکارا و عمومی صورت پذیرد.

رفتار امام با آنانکه بیعت نکردند!

بیعت با علی ـ علیه السّلام ـ در کمال آزادی به انجام رسید. شگفت آن که تنی چند از یاران پیامبر ـ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ـ حاضر به بیعت با امام نشدند ولی امیرمؤمنان، رفتاری ملایم و بلندنظرانه در برابر ایشان پیش گرفت که در تاریخ به تفصیل ثبت شده و مایهٔ افتخار و اقتداء دوستان وی به شمار می‌آید. به عنوان نمونه، در **بحارالأنوار** گزارش شده است:

«وَ جاؤُوا بِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقّاصٍ فَقالَ عَلِيٌّ بايِعْ، قالَ: لا! حَتّىٰ يُبايِعَ ٱلنّاسُ وَ ٱللّٰهِ ما عَلَيْکَ مِنِّي بَأْسٌ فَقالَ: خَلُّوا سَبِيلَهُ.»[2]

«مردم، **سعدبن أبی وقّاص** (سردار جنگ با ایران) را برای بیعت به نزد امام آوردند، علی فرمود: بیعت کن، سعد گفت: نه! (بیعت نخواهم کرد) تا همهٔ مردم بیعت کنند. (آنگاه افزود) سوگند به خدا که از سوی من خطری متوجّه تو نیست. امام فرمود: راهش را باز کنید تا برود»!

---

۱ ـ نهج البلاغهٔ فیض، خطبهٔ ۱۹۶؛ مقایسه شود با بحار، ج ۳۲، ص ۳۰، به نقل از أمالی شیخ طوسی (به أمالی ص ۷۳۵، چاپ بیروت نگاه کنید).

۲ ـ بحار، ج ۳۲، ص ۶؛ مقایسه شود با: الکامل فی التاریخ اثر إبن أثیر، ج ۳،ص ۱۹۱، چاپ بیروت، دارصادر.

امام، با دیگر کسانی که در مدینه حاضر به بیعت نشدند نیز به همین شیوه رفتار کرد از این رو بعدها طلحه و زبیر را که بیعت شکنی کرده بودند سرزنش نمود و تصریح فرمود که بیعت با من از روی اختیار و آزادی بود یعنی می‌توانستید در آغاز امر، بیعت نکنید نه آن که به بیعت‌شکنی روی آورید چنان که شیخ مفید در کتاب «الإرشاد» از نامهٔ علی ـ علیه السّلام ـ به آن دو، چنین حکایت می‌کند:

«أَتَيْتُمُونِي فَقُلْتُمْ: بايَعْنا! فَقُلْتُ لا أَفْعَلُ! فَقُلْتُمْ: لا! وَ قَبَضْتُ يَدِيَ فَبَسَطْتُمُوها وَ نازَعْتُكُمْ فَجَذَبْتُمُوهُ وَ تَداكَكْتُمْ عَلَيَّ تَداكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلىٰ حِياضِها يَوْمَ وُرُودِها حَتّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّكُمْ قاتِلِي وَ أَنَّ بَعْضَكُمْ قاتَلَ بَعْضاً لَدَيَّ، فَبَسَطْتُ يَدِيَ فَبايَعْتُمُونِي مُخْتارِينَ.»[۱]

«شما نزد من آمدید و گفتید: برای بیعت دست بگشا! گفتم: این کار را نمی‌کنم! گفتید: نمی‌شود! و من دستم را بستم، شما آن را باز کردید. من دستم را از دستتان بیرون بردم و شما آن را به سوی خود کشیدید و برای بیعت چنان بر من ریختید که شتران تشنه به هنگام ورود بر آب! تا آن جا که پنداشتم (از شدّت ازدحام) مرا می‌کُشید و برخی از شما دیگری را نزد من (لگدمال کرده) به قتل می‌رساند! پس دست خود را برای بیعت گشودم و شما از روی اختیار بیعت نمودید.»

حقّ مردم و حقّ امام

پس از بیعت مسلمانان با امام ـ علیه السّلام ـ، امیر مؤمنان برای مردم سخنرانی کرد و حقوق ایشان و خود را بر شمرد و دربارهٔ حقّ مردم بر سه موضوع تکیه نمود:

---

۱ ـ الإرشاد، ج ۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ / تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، چاپ دوم.

یکی مسئلهٔ «**معیشت**» و دیگری امر «**آموزش**» و بالاخره «**پرورش**» و دربارهٔ حقوق خود، از وفاداری و خیرخواهی و فرمانبرداری مردم سخن گفت چنان که در **نهج البلاغة** می‌خوانیم:

«أَيُّهَا ٱلنَاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ. فَأَمّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَٱلنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلا تَجْهَلُوا، وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْما تَعْلَمُوا. وَ أَمّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَٱلْوَفاءُ بِٱلْبَيْعَةِ وَ ٱلنَّصِيحَةُ فِي ٱلْمَشْهَدِ وَ ٱلْمَغِيبِ وَ ٱلْإِجابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ ٱلطاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ.»[1]

«هان ای مردم! مرا بر شما حقّی است و شما هم بر من حقّی دارید. امّا حقّی که شما بر من دارید این است که خیرخواهتان باشم و سهم شما را (از بیت المال) کاملاً اداء کنم و شما را آموزش دهم تا نادان نمانید و به تربیت شما همّت گمارم تا(آداب شریعت را) بدانید. امّا حقّ من بر شما، پایداری بر بیعت و خیرخواهی در آشکار و پنهان است و این که هرگاه شما را فراخوانم بپذیرید و چون دستور دهم فرمان برید.»

اینک به گوشه‌هایی از این سیاست مالی و فرهنگی در دولت علی ـ علیه السّلام ـ می‌نگریم:

رعایت عدالت در تقسیم بیت المال

اموالی که در بیت المال گرد می‌آیند اگر ضرورتی پیش نیاید که دولت، آن‌ها را به سود جامعه به کار گیرد لازمست که میان مسلمانان تقسیم شوند. علی ـ علیه السّلام ـ در تقسیم بیت المال دقّت حیرت انگیزی به کار می‌برد و می‌کوشید تا

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، خطبهٔ ۳۴

کارگزاران دولت وی نیز کمترین فاصله‌ای از عدالت نگیرند چنان که به یکی از آنان می‌نویسد:

«إِنَّ عَمَلَکَ لَيْسَ لَکَ بِطُعْمَةٍ وَ لكِنَّهُ فِي عُنُقِکَ أَمانَةٌ.»![۱]

«ولایت تو خوراکت نیست بلکه امانتی است که در گردنت نهاده‌اند.»!

امام ـ علیه السّلام ـ در تقسیم اموال، میان عرب و عجم تفاوتی نمی‌گذاشت و همهٔ مسلمانان را از سهام بیت المال یکسان بهره می‌داد.

ابراهیم بن محمّد ثقفی در کتاب **«الغارات»** و **شیخ حُرّعاملی** در **«وسائل الشیعة»** آورده‌اند:

«إِنَّ ٱمْرَأَتَيْنِ أَتَتا عَلِيّاً ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ عِنْدَ ٱلْقِسْمَةِ، أَحَدُهُما مِنَ ٱلْعَرَبِ وَ ٱلْأُخْرىٰ مِنَ ٱلْمَوالِي فَأَعْطىٰ كُلَّ واحِدَةٍ خَمْسَةَ وَ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ كُرّاً مِنَ ٱلطَّعام. فَقالَتِ ٱلْعَرَبِيَّةُ: يا أَمِيرَٱلْمُؤْمِنِينَ إِنِّي ٱمْرَأَةٌ مِنَ ٱلْعَرَبِ وَ هٰذِهِ ٱمْرَأَةٌ مِنَ ٱلْعَجَمِ! فَقالَ ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ: وَ ٱللّٰهِ لا أَجِدُ لِبَنِي إِسْماعِيلَ فِي هٰذَا ٱلْفَيْءِ فَضْلاً عَلىٰ بَنِي إِسْحاقَ.»![۲]

«دو زن به هنگام تقسیم بیت المال نزد علی ـ علیه السّلام ـ آمدند. یکی عرب بود و دیگری از موالیان شمرده می‌شد (که غیر عرب و وابسته بدان‌ها بودند). امام ـ علیه السّلام ـ به هر یک از آن دو زن، بیست و پنج درهم و یک پیمانهٔ عراقی گندم داد. زن عرب گفت: ای امیر مؤمنان، من زنی عرب هستم و او غیر عرب است! امام فرمود: سوگند به خدا که من در این مال برای بنی **إسماعیل** هیچ برتری بر بنی **إسحاق** نمی‌یابم.»!

علی ـ علیه السّلام ـ در رساندن اموال مسلمانان بدانان، درنگ را روا نمی‌شمرد

---

۱ ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ شمارهٔ ۵

۲ ـ الغارات، ج ۱، ص ۷۰، چاپ تهران؛ وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۸۱، چاپ بیروت.

و به کارگزارنش در تقسیم اموال حتیٰ یک شب را مهلت نمی‌داد.

شیخ ابوجعفر طوسي در کتاب «**مجالس**» خود آورده است:

«عَنْ هِلالِ بْنِ مُسلِمٍ عَنْ جَدِّهِ قالَ: شَهِدْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ أُتِيَ بِمالٍ عِنْدَ ٱلْمَسَاءِ فَقالَ ٱقسِمُوا هٰذَا الْمالَ! فَقالُوا: قَدِ ٱمْسَيْنا يا أَمِيرَٱلْمُؤْمِنِينَ! فَأَخِرْهُ إِلىٰ غَدٍ. فَقالَ لَهُمْ: تَتَقَبَّلُونَ أَنِّي أَعِيشُ إِلىٰ غَدٍ؟!

فَأُتِيَ بِشَمْعٍ فَقَسَّمُوا ذٰلِکَ ٱلْمالَ مِنْ غَنائِمِهِمْ.»[1]

«**هلال بن مسلم** از نیای خویش گزارش کرده که گفت: من شاهد بودم که شبانگاه نزد علیٰ بن أبی طالب ـ علیه السّلام ـ مالی را آوردند امام بی‌درنگ فرمود: این مال را تقسیم کنید. گفتند ای امیر مؤمنان شب هنگام فرارسیده، این کار را تا فردا به تأخیر افکن. فرمود: [آیا] شما قبول می‌کنید که من تا فردا زنده بمانم؟!

آنگاه شمعی آوردند و در پرتو آن، مال مزبور را که از غنائم ایشان بود، تقسیم کردند.»

و باز در «**الغارات**» **ثقفي** آمده است:

«أُتِيَ عَلِيّاً ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ مالٌ مِنْ إِصْفِهانَ فَقَسَّمَهُ فَوَجَدَ فِيهِ رَغيفاً فَكَسَّرَهُ سَبْعَ كِسَرٍ ثُمَّ جَعَلَ عَلىٰ كُلِّ جُزْءٍ مِنْهُ كِسْرَةً.»![2]

«مالی را از **اصفهان** به نزد علی ـ علیه السّلام ـ آوردند، امام آن را تقسیم کرد. پس از تقسیم، گردهٔ نانی را یافت که از مال مزبور باقی مانده بود. علی ـ علیه السّلام ـ آن گردهٔ نان را نیز به هفت بخش تقسیم کرد و هر بخشی را روی جزئی از مال نهاد.»!

۱ـ المجالس، اثر شیخ طوسي، ص ۲۵۷و ۲۵۸

۲ـ الغارات، ج ۱، ص ۵۱

امام در تقسیم بیت‌المال به اندازه‌ای دقیق بود که حتیٰ سهم کودکان مسلمان را که در سرزمین دشمن (دارُالحرب) به دنیا می‌آمدند فراموش نمی‌کرد. **شیخ ابوجعفر طوسي** در کتاب «**تهذیب الأحکام**» می‌نویسد:

«إِنَّ عَلِیّاً ـ عَلَیْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ إِذا وُلِدَ ٱلْمَوْلُودُ فِي أَرْضِ ٱلْحَرْبِ قَسَّمَ لَهُ مِمّا أَفاءَ ٱللّٰهُ عَلَیْهِمْ.»[1]

«علی ـ علیه السّلام ـ چون نوزادی در دارُالحرب متولّد می‌شد برای او از آن چه خدا نصیب مسلمانان کرده بود، بخشی را معیّن می‌نمود.»

امام در تقسیم بیت المال دوست و دشمن نمی‌شناخت! و حاضر نبود سهم کسانی را به گناه مخالفت با خودش، حذف کند. **ثقفي** در «**الغارات**» می‌نویسد:

«عَنْ أَبِي یَحْییٰ قالَ: سَمِعْتُ عَلِیّاً ـ عَلَیْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ یَقُولُ: یا باهِلَةُ اَغْدُوا، خُذُوا حَقَّکُمْ مَعَ ٱلنّاسِ، وَٱللّٰهُ یَشْهَدُ أَنَّکُمْ تُبْغِضُونِي وَأَنِّي أُبْغِضُکُمْ.»![2]

از **أبی یحییٰ** گزارش شده که گفت ازعلی ـ علیه السّلام ـ شنیدم (به قبیلهٔ **باهله**) می‌فرمود: ای قبیلهٔ **باهله**! فردا صبح بیایید و حقّ خود را به همراه دیگر مردم بگیرید، خدا گواهست که شما با من دشمنی دارید و من نیز با شما دشمنم.»!

امام پس از آن که اموال مسلمانان را تقسیم می‌کرد به رسم سپاسگزاری در بیت المال نماز می‌گزارد. در «**وسائل الشّیعة**» می‌خوانیم:

«إِنَّ عَلِیّاً ـ عَلَیْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ کانَ یَنْضِحُ بَیْتَ الْمالِ ثُمَّ یَتَنَفَّلُ فِیهِ وَیَقُولُ: اَشْهَدْ لِي یَوْمَ ٱلْقِیامَةِ أَنِّي لَمْ أَحْبِسْ فِیکَ ٱلْمالَ عَلَی ٱلْمُسْلِمِینَ.»[3]

«علی ـ علیه السّلام ـ بیت المال را آب پاشی می‌کرد سپس در آن نماز نافله

۱ـ تهذیب الأحکام، تألیف شیخ طوسي، ج ۲، ص ۴۹، چاپ نجف.

۲ـ الغارات، ج ۱، ص ۲۰

۳ـ وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۸۳

(مستحب) می‌گزارد و می‌گفت: (ای بیت!) روز رستاخیز دربارهٔ من گواهی ده که اموال مسلمانان را در تو حبس نکردم.»!

امام، سیاست کلّی خود را در تقسیم بیت المال در آغاز حکومتش اعلام کرد و آن را از کسی پنهان ننمود. در **بحارالأنوار** می‌خوانیم که علی ـ علیه السّلام ـ در طیّ سخنرانی خویش در طلیعهٔ کارش فرمود:

«أَلا وَأَيُّما رُجُلٍ مِنَ ٱلْمُهاجِرينَ وَٱلأَنْصارِ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ـ يَرىٰ أَنَّ ٱلْفَضْلَ لَهُ عَلىٰ مَنْ سِواهُ لِصُحْبَتِهِ فَإِنَّ لَهُ ٱلْفَضْلَ ٱلنَّيِّرَ غَداً عِنْدَٱللّٰهِ وَثَوابُهُ وَأَجْرُهُ عَلَى ٱللّٰهِ وَأَيُّما رَجُلٍ ٱسْتَجابَ لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ فَصَدَّقَ مِلَّتَنا وَدَخَلَ فِي دِينِنا وَٱسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنا فَقَدِ ٱسْتَوْجَبَ حُقُوقَ ٱلْإِسْلامِ وَحُدُودَهُ. فَأَنْتُمْ عِبادُ ٱللّٰهِ وَٱلْمالُ مالُ ٱللّٰهِ يُقْسَمُ بَيْنَكُمْ بِٱلسَّوِيَّةِ لا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلىٰ أَحَدٍ وَلِلْمُتَّقِينَ عِنْدَٱللّٰهِ غَداً أَحْسَنُ ٱلْجَزاءِ وَأَفْضَلُ ٱلثَّوابِ لَم يَجْعَلِ ٱللّٰهُ ٱلدُّنْيا لِلْمُتَّقِينَ أَجْراً وَلا ثَواباً وَما عِنْدَٱللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ. وَإِذا كانَ غَداً إِنْ شاءَٱللّٰهُ فَٱغْدُوا عَلَيْنا فَإِنَّ عِنْدَنا مالاً نَقْسِمُهُ، لايَتَخَلَّفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَرَبِيٌّ وَلا عَجَمِيٌّ، كانَ مِنْ أَهْلِ ٱلْعَطاءِ أَوْ لَمْ يَكُنْ....»[۱]

«آگاه باشید! هر مردی از **مهاجران** و **انصار**، از یاران رسول خدا ـ صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم ـ که به دلیل مصاحبتش با پیامبر، تصوّر می‌کند برتری و امتیازی بر دیگران دارد (باید بداند که) برتریِ درخشان فردا نزد خداوند خواهد بود و پاداش و مزدش بر خداست. و هر مردی که دعوت خدا و رسول را اجابت نموده و آیین ما را باور داشته و در دین ما وارد شده و قبلهٔ ما را قبلهٔ خود دانسته است بی‌تردید حقوق و حدود اسلام دربارهٔ او (مانند **مهاجران** و **انصار**، یکسان) جاری می‌شود.

۱ ـ بحارالأنوار مجلسی، ج ۳۲، ص ۱۷ و۱۸، چاپ جدید.

پس شما همگی بندگان خدا هستید و مال، نیز مال خداست و در میانتان به گونه‌ای برابر تقسیم می‌شود وهیچ کس را در آن، بر دیگری برتری نیست و برای پرهیزکاران، فردا بهترین مزد و برترین پاداش آماده خواهد بود. خداوند دنیا را پاداش پرهیزکاران قرار نداده و آن چه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر از پاداش دنیا است. فردا به خواست خدا هنگام صبح که فرا رسید نزد ما حاضر شوید زیرا اموالی در اختیار ما قرار گرفته که آن‌ها را تقسیم خواهیم کرد. هیچکس از آمدن خودداری نکند چه عرب و چه عجم، چه نام او در دفتر عطاء باشد و چه نباشد. ... »!

پارسایی در بهره‌گیری از بیت المال

علی ـ علیه السّلام ـ در بهره‌گیری از اموال عمومی، کمال پارسایی را نشان می‌داد و نصیب خود را از اموال همواره با فقرای مردم مقایسه می‌کرد و می‌فرمود:

«إِنَّ ٱللّٰهَ تَعالىٰ فَرَضَ عَلىٰ أَئِمَّةِ ٱلْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ ٱلنّٰاسِ.»[1]

«خدای تعالیٰ بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردمان تنگدست بسنجند (و برابر نهند).»

از این رو در پوشیدن لباس، به جامه‌ای خشن روی می‌آورد و در خوراک، به ساده‌ترین غذاها بسنده می‌نمود و می‌فرمود:

«ءَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقالَ أَمِيرُٱلْمُؤْمِنِينَ وَلا أُشارِكَهُمْ فِي مَكارِهِ ٱلدَّهْرِ؟»![2]

«آیا قانع شوم که مرا فرماندهٔ مؤمنان خوانند و در سختی‌های روزگار با مؤمنان

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، خطبهٔ ۲۰۰

۲ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۴۵ (نامه به عثمان بن حُنَیف).

شریک نباشم؟»!

گاهی که به چیزی نیاز پیدا می‌کرد از بیت المال وام نمی‌گرفت بلکه مثلاً شمشیر خود را می‌فروخت تا بتواند آن چه را که می‌خواهد تهیه کند. ثقفي در **«الغارات»** می‌نویسد:

«عَنْ أَبِي رَجاءٍ أَنَّ عَلِياً ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ أَخْرَجَ سَيْفاًلَهُ إِلَى ٱلسُّوقِ فَقالَ: مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي هٰذا؟ فَلَوْ كانَ مَعِيَ ثَمَنُ إِزارٍ ما بِعْتُهُ! قالَ أَبُو رَجاءٍ فَقُلْتُ لَهُ: يا أَمِيرَٱلْمُؤْمِنِينَ أَنَا أَبِيعُكَ إِزاراً وَأُنْسِئُكَ ثَمَنَهُ إِلىٰ عَطائِكَ، فَبِعْتُهُ إِزاراً إِلىٰ عَطائِهِ فَلَمّا قَبَضَ عَطاءَهُ أَعْطانِي حَقِّي.»[1]

«از **أبورجاء (يزيدبن محجن)** گزارش شده که: علی ـ علیه السّلام ـ شمشیرش را به بازار بُرد و گفت: این را چه‌کسی از من می‌خرد؟ اگر تن پوشی داشتم این شمشیر را نمی‌فروختم! **أبورجاء** گفت: من بدو گفتم: ای امیرمؤمنان من تن پوشی به تو می‌فروشم و بهای آن را به تأخیر می‌افکنم تا حقّ خویش را از بیت‌المال دریافت کنی. آنگاه جامه‌ای را بدان صورت به او فروختم و چون سهم خود را دریافت کرد حقّ مرا پرداخت.»

در **«الغارات»** از **أبو إسحاق سبيعي** گزارش شده که گفت:

«كُنْتُ عَلىٰ عِتْقِ أَبِي يَوْمَ ٱلْجُمُعَةِ وَأَمِيرُٱلْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ يَخْطُبُ وَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِكُمِّهِ! فَقُلْتُ يا أَبَةِ أَمِيرُٱلْمُؤْمِنِينَ يَجِدُ ٱلْحَرَّ؟ فَقالَ لِي: لا يَجِدُ حَرّاً وَلَا بَرْداً وَلٰكِنَّهُ غَسَلَ قَمِيصَهُ وَهُوَ رَطْبٌ وَلا لَهُ غَيْرُهُ فَهُوَ يَتَرَوَّحُ بِهِ.»[2]

«در روز جمعه بر دوش پدرم نشسته بودم و امیرمؤمنان علیّ بن أبی طالب ـ علیه

۱ـ الغارات، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴

۲ـ الغارات، ج ۱، ص ۹۸ و ۹۹

السّلام ـ خطبه می‌خواند و با آستینش خود را باد می‌زد! گفتم: پدرجان [آیا] امیر مؤمنان احساس گرما می‌کند؟ پدرم به من پاسخ داد: او گرما و سرما را به حساب نمی‌آورد ولی پیراهنش را شسته و نمناک است و پیراهن دیگری هم ندارد این است که لباس خود را باد می‌زند تا خشک شود.»!

باز **ثقفي** می‌نویسد:

«عَنْ عُقْبَةِ بْنِ عَلْقَمَةٍ قالَ دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيٍ ـ عَلَيْهِ اَلسَّلامُ ـ فَإِذا بَيْنَ يَدَيْهِ لَبَنٌ حامِضٌ آذَتْنِي حُمُوضَتُهُ وَ كِسَرٌ يابِسَةٌ! فَقُلْتُ: يا أَمِيرَاَلْمُؤْمِنِينَ أَتَأْكُلُ مِثْلَ هٰذا؟ فَقالَ لِي: يا أَبَا اَلْجنُوبِ رَأَيْتُ رَسُولَ اَللّٰهِ ـ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ يَأْكُلُ أَيْبَسَ مِنْ هٰذا وَ يَلْبِسُ أَخْشَنَ مِنْ هٰذا ـ وَ أَشارَإِلىٰ ثِيابِهِ ـ فَإِنْ أَنالَمْ آخُذْ بِما أَخَذَ بِهِ، خِفْتُ أَنْ لا أَلْحَقَ بِهِ.»![1]

«از **عُقبَةِ بنِ عَلقَمة** گزارش شده که گفت: بر علی ـ علیه السّلام ـ وارد شدم و دیدم که نزد او ماستِ ترشیده‌ای است که بویِ ترشی آن آزارم داد و نیز چند تکه نان خشکیده در کنارش دیدم! گفتم: ای امیر مؤمنان آیا چنین غذایی می‌خوری؟ به من فرمود: ای **أباالجنوب** (کنیهٔ عَلْقَمه بود) پیامبر خدا ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ را دیدم که نانی خشک‌تر از این می‌خورد و لباسی زبرتر از این (به جامهٔ خود اشاره نمود) می‌پوشید من اگر به شیوهٔ او رفتار نکنم می‌ترسم که بدو نپیوندم.»!

امام ـ علیه السّلام ـ هیچگاه بر آن نشد تا از اموال فراوانی که در اختیار داشت، چیزی را برای خود اندوخته کند.

شیخ حُرّعاملي در «**وسائل الشیعة**» گزارش نموده است:

«كانَ عَلِيٌّ ـ عَلَيْهِ اَلسَّلامُ ـ يَقُولُ: يا أَهْلَ اَلْكُوفَةِ إِنْ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُم

۱ـ الغارات، ج ۱، ص ۸۴ و ۸۵

بِغَيْرِ رَحْلِي وَ راحِلَتِي وَ غُلامِي فَأَنَا خائِنٌ! وَ كانَتْ نَفَقَتُهُ تَأْتِيهِ مِنْ غَلَّتِهِ بِالْمَدِينَةِ مِنْ يَنْبُعَ وَ كانَ يُطْعِمُ ٱلنّاسَ ٱلْخِلَّ وَ[ٱلْخُبْزَ] [1] وَ ٱللَّحْمَ وَ يَأْكُلُ مِنَ ٱلثَّرِيدِ (بِٱلزَّيْتِ) وَ يُجَلِّلُها بِٱلتَّمْرِ مِنَ ٱلْعَجْوَةِ وَ كانَ ذٰلِكَ طَعامُهُ.» [2]

«علی ـ علیه السّلام ـ می‌گفت: ای کوفیان! اگر من از نزدِ شما با چیزی بیش از بُنه و مَرکَب و غلام خود بیرون رفتم، خیانت کرده‌ام! و هزینهٔ زندگی او از نخلستانِ وی می‌آمد که در مدینه در محلّی به نام یَنبُع (به دست خود به پا کرده بود). او مردم را با نان و گوشت، خوراک می‌داد و خودش نان و زیتون که بر روی آن خرمای عَجوه بود، می‌خورد و این خوراکش بود.»

آموزش در همه جا

علی ـ علیه السّلام ـ علاوه بر این که در مسجد و در خطبه‌های جمعه به مسلمانان علم و آداب می‌آموخت، در جایگاه‌ها و شرایط دیگر نیز از آموزش عمومی غفلت نمی‌ورزید. ثقفی در «الغارات» می‌نویسد:

«عَنِ ٱلْحارِثِ عَنْ عَلِيٍّ ـ عَلَيْهِ‌ٱلسَّلامُ ـ إِنَّهُ دَخَلَ ٱلسُّوقَ فَقالَ: يا مَعْشَرَ ٱللَّحامِينَ مَنْ نَفَخَ مِنْكُمْ فِي ٱللَّحْمِ فَلَيْسَ مِنّا فَإِذاً هُوَ بِرَجُلٍ مُوَلِّيهِ ظَهْرَهُ فَقالَ: كَلاّ وَٱلَّذِي ٱحْتَجَبَ بِٱلسَّبْعِ فَضَرَبَهُ عَلِيٌّ ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ عَلىٰ ظَهْرِهِ ثُمَّ قالَ: يا لَحّامُ وَ مَنِ ٱلَّذِي ٱحْتَجَبَ بِٱلسَّبْعِ؟! قالَ رَبُّ ٱلْعالَمِينَ يا أَمِيرَٱلْمُؤْمِنِينَ. فَقالَ لَهُ: أَخْطَأْتَ! إِنَّ ٱللّٰهَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجابٌ لِأَنَّهُ مَعَهُمْ أَيْنَما كانُوا ـ فَقالَ ٱلرَّجُلُ ما كَفّارَةُ ما قُلْتُ يا أَمِيرَٱلْمُؤْمِنِينَ؟ قالَ: أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ ٱللّٰهَ مَعَكَ حَيْثُ كُنْتَ. قالَ: أُطْعِمُ ٱلْمِسْكِينَ؟ قالَ:

---

۱ ـ هٰكَذا رُوِيَ فِي «ٱلْغاراتِ» وَهُوَ ٱلصَّوابُ.

۲ ـ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۳؛ مقایسه شود با: الغارات، ج ۱، ص ۶۸

لا! إِنَّما حَلَفْتَ بِغَيْرِ رَبِّكَ.»![1]

«از حارث (أبو إسحاق سبيعي) گزارش شده که گفت: علی ـ علیه السّلام ـ وارد بازار شد و گفت: ای گوشت فروشان! هر کس از شما در گوشت (و هیکل حیوانی که ذبح کرده) بدمد و آن را فربه نشان دهد از ما نیست. ناگهان مردی را یافت که پشت به او نموده بود و به دیگری می‌گفت: سوگند به کسی که در پس هفت پرده نهان شده، این چنین نیست!

علی ـ علیه السّلام ـ بر پشت او زد و گفت: ای گوشت فروش، چه کسی در پسِ هفت پرده نهان شده است؟!

آن مرد گفت: خداوند جهانیان ای امیرمؤمنان!

امام فرمود: خطا کردی! میان خداوند و آفریدگانش هیچ پرده‌ای نیست، زیرا آفریدگان هر کجا هستند خدا با آن‌ها است.

مرد گوشت فروش گفت: ای امیرمؤمنان کفّارهٔ سخنی که گفتم چیست؟

امام فرمود: کفّارهٔ سخنت آن است که بدانی در هر کجا هستی، خدا با تو است.

آن مرد دوباره گفت: آیا بیچارگان را (به کفّارهٔ سوگندِ نادُرست خود) خوراک بدهم؟

امام فرمود: نه (لازم نیست زیرا) تو، به غیر خداوندت سوگند یاد کرده‌ای.»!

ارشاد و هدایت امام از مسجد و بازار فراتر می‌رفت و حتّیٰ به میدان جنگ می‌رسید! محمّد بن علیّ بن بابویه در کتاب «التّوحید» آورده است:

«إِنَّ أَعْرابِيّاً قامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ فَقالَ: يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ

۱ـ الغارات، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲

أَتَقُولُ إِنَّ ٱللّٰهَ واحِدٌ؟! قالَ: فَحَمَلَ ٱلنّاسُ عَلَيْهِ، قالُوا يا أَعْرابِيُّ أَما تَرىٰ ما فِيهِ أَمِيرُٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقْسِيمِ ٱلْقَلْبِ؟ فَقالَ أَمِيرُٱلْمُؤْمِنِينَ: دَعُوهُ فَإِنَّ ٱلَّذِي يُرِيدُ ٱلْأَعْرابِيُّ هُوَ ٱلَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ ٱلْقَوْمِ. ثُمَّ قالَ يا أَعْرابِيُّ، إِنَّ ٱلْقَوْلَ فِي أَنَّ ٱللّٰهَ واحِدٌ عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَقْسامٍ. فَوَجْهانِ مِنْها لَايَجُوزانِ عَلَى ٱللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَوَجْهانِ يَثْبُتانِ فِيهِ. فَأَمَّا ٱللَّذانِ لايَجُوزانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ ٱلْقائِلِ واحِدٌ يَقْصُدُ بِهِ بابَ ٱلْأَعْدادِ فَهٰذا ما لا يَجُوزُ، لِأَنَّ ما لا ثانِيَ لَهُ لا يَدْخُلُ فِي بابِ ٱلْأَعْدادِ أَما تَرىٰ أَنَّهُ كَفَّرَ ما قالَ: «ثالِثُ ثَلاثَةٍ»؟ وَ قَوْلُ ٱلْقائِلِ هُوَ واحِدٌ ـ مِنَ ٱلناسِ ـ يُرِيدُ بِهِ ٱلنَّوْعَ مِنَ ٱلْجِنْسِ. فَهٰذا ما لا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهٌ وَجَلَّ رَبُّنا عَنْ ذٰلِكَ وَ تَعالىٰ. وَأَمَّا ٱلْوَجْهانِ ٱللَّذانِ تَثْبُتانِ فِيهِ فَقَوْلُ ٱلْقائِلِ: هُوَ واحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي ٱلْأَشْياءِ شِبْهٌ كَذٰلِكَ رَبُّنا وَ قَوْلُ ٱلْقائِلِ: إِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَحَدِيُّ ٱلْمَعْنىٰ يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلا وَهْمٍ كَذٰلِكَ رَبُّنا عَزَّوَجَلَّ.»[1]

«در روز جنگ جمل مردی بادیه نشین در برابر امیر مؤمنان ایستاد و پرسید: ای امیرمؤمنان تو می‌گویی که خدا یکی است (مقصودت از این سخن چیست؟) مردم بر او اعتراض کردند و گفتند: ای أعرابی مگر نمی‌بینی که امیرمؤمنان سرگرم تقسیم سپاه است (اکنون چه وقت این گونه پرسش‌ها است؟). امیرمؤمنان فرمود: او را واگذارید که آن چه این بادیه‌نشین می‌خواهد همان چیزی است که ما از دشمنان خود خواستاریم (تا به دولت حقّ باز گردند و مردمی دین آگاه شوند). سپس فرمود: ای أعرابی، این گفتار که خدا یکی است بر چهار صورت می‌آید که دو صورت آن، برای خداوند عزّوجلّ روانیست و دو وجه دیگرش برای خدا ثابت است. امّا آن دو صورتی که برای خداوند روا نیست یکی این است که مقصود گوینده از یکتایی او (وحدت عددی و) ورود درباب أعداد باشد و این

۱ـ التوحید، اثر إبن بابویه، ص ۸۳ و ۸۴، چاپ قم.

جایز نیست، زیرا چیزی که دوّمی ندارد، در باب اعداد داخل نمی‌شود، آیا نمی‌بینی خداوند (در قرآن مجید) کسی را که گوید خدا یکی از سه (اُقنوم) است، تکفیر نموده است؟ [۱] (دوّم) آن که کسی از مردم بگوید خدا یکی است و مرادِ وی، نوعی از یک جنس باشد (مانند نوع انسان از جنس حیوان) این نسبت نیز بر خدا روا نیست زیرا تشبیه لازم می‌آید و خدایِ ما بزرگتر از آن است که شبیه و همانندی داشته باشد. امّا آن دو صورتی که برای خدا ثابت است (یکی) آن است که گوینده اظهار دارد خدا یکی است به معنای آن که در میان اشیاء نظیر و همتایی ندارد البتّه خداوند عزّوجلّ این چنین است (و دوّم) این که بگوید خدا یکی است به معنای آن که وحدت معنوی دارد یعنی نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم، تقسیم‌پذیر نمی‌باشد، آری خدای ما این چنین است.»

خطبه‌ها و سخنان فراوانی که علی ـ علیه السّلام ـ در کوفه و در مسیر جنگ‌ها و دیگر جاها ایراد نموده همگی به منظور بارور کردن فرهنگ مسلمانان و آشنایی ایشان با معارف بلند پایهٔ اسلام بوده است که ذکر همهٔ آن‌ها در این کوتاه سخن میسّر نیست. [۲]

---

۱ ـ اشاره است به آیهٔ شریفه: «لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ....» (المائدة، ۷۲)

۲ ـ از میان معارف اسلام، علی ـ علیه السّلام ـ بیشتر به موضوع توحید (در ذات و صفات و اُفعال) در خلال خطبه‌هایش عنایت داشته و همچنین در توحید عبادت و دعا به درگاهِ حق پافشاری نموده است چنان که در نهج البلاغه می‌خوانیم: «قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي ٱلدُّعاءِ وَتَكَفَّلَ لَكَ بِٱلْإِجابَةِ وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْئَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ وَلَمْ يُلْجِئْكَ إِلىٰ مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ.» (نهج البلاغة، نامهٔ ۳۱) یعنی: «خداوند به تو اجازه داده تا او را بخوانی و خود عهده‌دار اجابت شده است و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا بر تو عطا کند و رحمتش را بجویی تا بر تو رحم آورد و میان تو و خودش کسی را نگذاشته که او را از تو بپوشاند و تو را وادار نکرده که نزدِ وی شفیع و میانجی ببری.»

مخالفت با غُلاة و ستایشگران

علی ـ علیه السّلام ـ با وجود ویژگی‌های شگفتی که داشت اجازه نمی‌داد تا مدّاحان و ستایشگران او را بستایند و به غلوّ و افراط روی آورند. در **نهج البلاغة** می‌خوانیم که امام در گرما گرم جنگ صِفّین برای یارانش خطبه‌ای بلیغ خواند. یکی از آنان که سخنان امام ـ علیه السّلام ـ وی را سخت مجذوب کرده بود، برخاست و با گفتاری مبالغه آمیز به ستایش علی ـ علیه السّلام ـ پرداخت. امام در پاسخ وی فرمود:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جلالُ اللّهِ فِي نَفْسِهِ وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ ـ لِعِظَمِ ذٰلِكَ ـ كُلُّ ما سِواهُ... وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حالاتِ ٱلْوُلاةِ عِنْدَ صالِحِ ٱلنّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ ٱلْفَخْرِ وَ يُوضَعَ أَمْرُهُم عَلَى ٱلْكِبْرِ؛ وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكونَ جالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنّي أُحِبُّ ٱلإِطْراءَ وَٱسْتِماعَ ٱلثَّناءِ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ ٱللّهِ كَذٰلِكَ وَ لَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقالَ ذٰلِكَ لَتَرَكْتُهُ ٱنْحِطاطاً لِلّهِ سُبْحانَهُ عَنْ تَناوُلِ ما هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ ٱلْعَظَمَةِ وَ الْكِبْرياءِ وَ رُبَّمَا ٱسْتَحْلَى ٱلنّاسُ ٱلثَّناءَ بَعْدَ ٱلْبَلاءِ فَلا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَميلِ ثَناءٍ لِإِخْراجِي نَفْسِي إِلَى ٱللّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنَ ٱلْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدائِها وَ فَرائِضَ لا بُدَّ مِنْ إِمْضاءِها فَلا تُكَلِّمُوني بِما تُكَلَّمُ بِهِ ٱلْجَبابِرَةُ وَ لا تَتَحَفَّظُوا مِنّي بِما يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ ٱلْبادِرَةِ وَ لا تُخالِطُوني بِٱلْمُصانَعَةِ وَلا تَظُنُّوا بِيَ ٱلِاسْتِثْقالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي وَ لَا ٱلْتِماسَ إِعْظامٍ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ ٱسْتَثْقَلَ ٱلْحَقَّ أَنْ يُقالَ لَهُ أَوِ ٱلْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كانَ ٱلْعَمَلُ بِهِما أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشْوَرَةٍ بَعَدْلٍ فَإِنّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِأَ وَ لا آمَنُ ذٰلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلّا أَنْ يَكْفِيَ ٱللّهُ مِنْ نَفْسِي ما هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنّي، فَإِنَّما أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لارَبَّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنّا ما لا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنا. . . .»[۱]

۱ ـ نهج‌البلاغهٔ فیض، خطبهٔ ۲۰۷

«کسی که جلال و مقام خدا در جان و دلش بزرگ آمده، به دلیل همین بزرگی، سزاوار است که هر چه غیر خداست در نظر وی کوچک آید... و از زشت‌ترین احوالِ والیان به نزد صالحان آن است که گمان رود که ایشان به فخر و خود ستایی دلبستگی دارند و کارشان بر پایهٔ تکبر و خود بزرگ بینی نهاده شده است؛ و من بیزار از آنم که از خاطر شما بگذرد که دوستدار مبالغه گویی و شنیدن ستایش هستم و سپاس خدای را که بر چنین حالی نیستم و اگر هم ثناگویی را دوست میداشتم، این کار را به خاطر فروتنی در پیشگاه خداوند سبحان ترک می‌کردم که او به شمول عظمت وبزرگی از هر کسی سزاوارتر است و چه بسا که مردم، ثناگویی را پس از کوشیدن در رفع گرفتاری‌ها شیرین می‌شمرند امّا شما مرا به دلیل فرمانبرداریم از خدا و رفتار پسندیده‌ام باخودتان ثنا مگویید که هنوز از اداءِ حقوقی که باقی مانده فارغ نشده‌ام و فرائضی را که بر عهده دارم به اجرا نگذاشته‌ام، پس سخنانی را که با جبّاران روزگار می‌گویند، با من مگویید و آن چه را که از بیم مردم خشمگین پنهان می‌سازند از من پنهان مکنید و در آمیزش با من، راه ظاهرسازی و چاپلوسی را پیش نگیرید و گمان نبرید که اگر حقّی گفته شود بر من دشوار می‌آید و نپندارید که می‌خواهم مرا بزرگ دارید، زیرا کسی که سخن حق یا پیشنهاد عدالت را بر خود گران شمارد، البتّه عمل به آن دو، بر او سنگین‌تر خواهد آمد. بنابر این از گفتن حق یا سفارش به عدالت در هنگام رایزنی خودداری نکنید که من به نزد خویش، بالاتر از آن که به خطا گرفتار شوم، نیستم و از اشتباه در کارم ایمن نمی‌باشم مگر آن که خداوند مرا از خطا باز دارد که او بر این کار تواناتر است و جز این نیست که من و شما بندگان حق و مملوک خداوندی هستیم که جز او خداوندگاری نیست و او مالک و صاحب اختیار ما است در آن چه که ما اختیار و مالکیتی نداریم....»

امام ـ علیه السّلام ـ دوستان مبالغه‌گر را همچون دشمنانش از کارشان بر حذر می‌داشت و می‌فرمود:

«هَلَکَ فِيَّ رَجُلانِ: مُحِبٌّ غالٍ وَ مُبْغِضٌ قالٍ.» [۱]

«دو مرد دربارهٔ من به هلاکت می‌رسند: یکی دوستی که زیاده‌روی کند و دیگری دشمنی که به خصومت پردازد.»

گروهی پیش روی علی ـ علیه السّلام ـ او را ستودند امام فرمود:

«اَللّٰهُمَّ إِنَّکَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا خَيْراً مِمّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْلَنا ما لا يَعْلَمُونَ!» [۲]

«بار خدایا تو به من از من داناتری و من به احوالِ خویش از ایشان آگاهترم، خداوندا ما را بهتر از آن چه می‌پندارند قرار ده و آن چه را که نمی‌دانند بر ما بیامرز!»

نَصربن مُزاحم در کتاب **«وَقعَةُ صِفّین»** آورده است که علی ـ علیه السّلام ـ بر اسب سوار بود و **حرب بن شُرَحبیل** پیاده به همراه امام می‌رفت، علی ـ علیه السّلام ـ به او فرمود:

«اِرْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِکَ فِتْنَةٌ لِلْوالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.»! [۳]

«بازگرد که پیاده آمدن تو با من مایهٔ فتنهٔ زمامدار می‌شود و موجب حقارت مؤمنان است.»!

علی ـ علیه السّلام ـ به مردی که در ستودن او مبالغه می‌نمود ولی به دشمنی و

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، کلمات قصار ۱۱۳

۲ـ نهج البلاغهٔ فیض، کلمات قصار، ۸۰

۳ـ وقعة صِفّین، ص ۵۳۲ چاپ مصر. [در نهج البلاغه عبارت مذکور بدین صورت آمده است: «اِرْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِکَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.» (کلمات قصار، ۳۱۴)]

مخالفت با امام متّهم بود، فرمود:

«أَنَا دُونَ ما تَقُولُ وَ فَوْقَ ما فِي نَفْسِکَ.»! [۱]

«من از آن چه می‌گویی کمترم ولی از آن چه در دل داری، بالاترم.»!

رفتار امام با مخالفان

علی ـ علیه السّلام ـ در برخورد با مخالفان سیاسی خود، بسیار شکیبا بود و با بزرگواری آن‌ها را تحمّل می‌کرد و تا دست به سلاح نگشوده بودند متعرّض آنان نمی‌شد. **خوارج** آزادانه به **کوفه** می‌آمدند و گاهی جسارت ورزیده به امام ـ علیه السّلام ـ توهین روا می‌داشتند ولی امام بزرگوار نه تنها خود خشمگین نمی‌شد بلکه یارانش را نیز به بردباری فرامی‌خواند. در **نهج البلاغة** آمده است که روزی یکی از **خوارج**، امام ـ علیه السّلام ـ را مورد اهانت قرار داد، یاران علی ـ علیه السّلام ـ دست به اسلحه بردند تا آن مرد گستاخ را کیفر دهند، امام فرمود:

«رُوَیْدًا إِنَّما هُوَ سَبٌّ بِسَبٍ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ.»! [۲]

«او را واگذارید. جز این نیست که کیفر دشنام، دشنام است یا عفو از گناه.»!

و بدین سخن، آن مرد را از کشته شدن به دست یارانش رهایی بخشید.

امام علی ـ علیه السّلام ـ از سرعدالت و انصاف مخالفان سیاسی خود را به شرک و نفاق متّهم نمی‌کرد ولی آن‌ها را ستمکار بر خود و پیروانش می‌شمرد چنان که **عبدالله جَعفر حِمْیَری** در کتاب «**قرب الإسناد**» می‌نویسد:

«إِنَّ عَلِیاً ـ عَلَیْهِ اَلسَّلاٰمُ ـ لَمْ یَکُنْ یَنْسِبُ أَحَداً مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَیٰ اَلشِّرْکِ وَ لا إِلَی

---

۱ ـ نهج البلاغهٔ فیض، کلمات قصار ۸۰

۲ ـ نهج البلاغهٔ فیض، کلمات قصار، ۴۱۲

آلنِفاقِ وَ لٰكِنَّهُ يَقُولُ: هُمْ إِخْوانُنا بَغَوْا عَلَيْنا.»[۱]

«علی ـ علیه السّلام ـ هیچ یک از دشمنان محارب خود را به شرک و نفاق نسبت نمی‌داد بلکه می‌فرمود: ایشان برادران ما هستند که بر ما ستم و تجاوز روا داشتند.»

شیخ کلینی در «**فروع کافی**» آورده است که امیرمؤمنان ـ علیه السّلام ـ به هنگام جنگ با دشمنان، به سپاهیان خود می‌فرمود:

«لا تُقاتِلُوا آلْقَوْمَ حَتّىٰ يَبْدَؤُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِآللّٰهِ عَلىٰ حُجَّةٍ وَ تَرْكُكُمْ إِيّاهُمْ حَتّىٰ يَبْدَؤُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرىٰ لَكُمْ فَإِذا هَزَمْتُمُوهُمْ فَلا تَقْتُلُوا مُدْبِراً وَ لا تُجْهِزُوا عَلىٰ جَرِيحٍ وَ لا تَكْشِفُوا عَوْرَةً وَ لا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ.»[۲]

«شما با دشمنان به جنگ برنخیزید تا آن‌ها جنگ را با شما آغاز کنند زیرا سپاس خدا را که شما به حجّت و دلیل آراسته‌اید و اگر آن‌ها را وا گذارید تا به جنگ شما اقدام ورزند حجّت دیگری در اختیارتان قرار خواهد گرفت پس چون ایشان را شکست دادید، فراریان را مکُشید و برهیچ زخم خورده‌ای نتازید و شرمگاه هیچ کشته‌ای را آشکار مکنید و هیچ مقتولی را مُثْله نسازید.»

باز هم **شریف رضی** در «**نهج البلاغة**» آورده است که علی ـ علیه السّلام ـ به هنگام جنگ صِفّین چون دید تنی چند از یارانش به سپاهیان معاویه دشنام می‌دهند، فرمود:

«إِنّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبّابِينَ وَ لٰكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حالَهُمْ كانَ أَصْوَبَ فِي آلْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي آلْعُذْرِ، وَ قُلْتُمْ مَكانَ سَبِّكُمْ إِيّاهُمْ: اَللّٰهُمَّ آحْقَنْ

---

۱ ـ قرب الإسناد، ص ۴۵، چاپ تهران؛ مقایسه شود با: «وسائل الشیعة»، ج ۱۱، ص ۶۲

۲ ـ الفُرُوع مِن الْكافي، ج ۱، ص ۳۳۸؛ مقایسه شود با: «وسائل الشّیعة»، ج ۱۱، ص ۶۹

دِماءَنا وَ دِمائَهُمْ وَأَصْلِحْ ذاتَ بَيْنِنا وَبَيْنَهُمْ وَٱهْدِهِمْ مِنَ ٱلضَّلالَةِ حَتّىٰ يَعْرِفَ ٱلْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَيَرْعَوِي عَنِ ٱلْغَيِّ وَٱلْعُدْوانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ.»[1]

«من نمی‌پسندم که شما دشنام‌گو باشید ولی چنان چه کردار آن‌ها را وصف نموده و حالشان را بیان کنید به صواب در گفتار نزدیکتر است و عذرتان را (در جنگ با آنان) بهتر می‌رساند. پس به جای دشنام به ایشان، بگویید بار خدایا خون‌های ما و آنان را از ریخته شدن حفظ فرما و میان ما و آن‌ها صلح و آشتی برقرار کن و ایشان را از گمراهی به راه آور تا کسی که حق را نشناخته آن را بازشناسد و آن که بر گمراهی و دشمنی برانگیخته شده، از آن راه بازگردد.»

شیخ طوسی در کتاب «**تهذیب الأحکام**» می‌نویسد:

«أُتِيَ عَلِيٌّ ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ بِأَسِيرٍ يَوْمَ صِفِّينَ فَبايَعَهُ فَقالَ عَلِيٌّ ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ: لا أَقْتُلُكَ إِنِّي أَخافُ ٱللّٰهَ رَبَّ ٱلْعالَمِينَ، فَخَلّىٰ سَبِيلَهُ وَأَعْطاهُ سَلَبَهُ ٱلَّذِي جاءَ بِهِ.»[2]

«اسیری را در جنگ صِفّین به نزد علی ـ علیه السّلام ـ آوردند او با امام بیعت نمود. علی ـ علیه السّلام ـ فرمود: من تو را نمی‌کشم، من از خداوند جهانیان بیم دارم . آنگاه او را آزاد کرد و آن چه را که با خود آورده بود بدو بخشید(یعنی اموالش را به غنیمت نگرفت).»

امام بزرگوار، اموال کسانی از مسلمین را که به جنگ با وی برخاسته بودند، هرگز مشمول غنائم نمی‌شمرد. **شیخ طوسی** در کتاب «**تهذیب الأحکام**» و **إبن بابویه** در کتاب «**علل الشرائع**» آورده‌اند:

«عَنْ مَرْوانِ بْنِ الْحَكَمِ قالَ: لَمّا هَزَمَنا عَلِيٌّ بِٱلْبَصْرَةِ رَدَّ عَلَى ٱلنّاسِ أَمْوالَهُمْ، مَنْ

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، خطبهٔ ۱۶۷

۲ـ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۵۱؛ مقایسه شود با: وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۴

أَقامَ بَيِّنَةً أَعْطاهُ وَ مَنْ لَمْ يُقِمْ بَيِّنَةً أَحْلَفَهُ. قالَ فَقالَ لَهُ قائِلٌ يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ اقْسِمِ الْفَيْءَ بَيْنَنا وَ السَّبْيَ! قالَ فَلَمّا أَكْثَرُوا عَلَيْهِ قالَ: أَيُّكُم يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عائِشَةَ فِي سَهْمِهِ؟! فَكَفُّوا.»[1]

«از مروان بن حکم رسیده که گفت: چون علی ما را در بصره شکست داد اموال مردمان (دشمنانش) را به ایشان برگردانید، هرکس که دلیلی می‌آورد (که فلان مال، از آنِ اوست) مالش را به او باز پس می‌داد و اگر دلیلی نداشت به قید سوگند (مال را به وی برمی‌گردانید). یکی از سپاهیانش گفت: ای امیرمؤمنان غنائم و اسیران را میان ما تقسیم کن (و به دشمن بازنگردان)! چون این درخواست را مکرّر نمودند امام فرمود: کدامیک از شما حاضر است مادرِ مؤمنان عائشه را از بابت سهم خود بگیرد؟! با این سخن، همه از درخواستِ خود باز ایستادند (و دانستند که مسلمان حق ندارد مسلمان دیگری را به اسارت گیرد یا اموال او را به غنیمت بَرَد).»

رفتار امام با آنان که در جنگ شرکت نکردند

گروهی از مسلمانان علی ـ علیه السّلام ـ را در برابر دشمنانش یاری ندادند و به دستاویز پیش آمدِ «فتنه» از شرکت در جنگ کناره گرفتند داوری امام ـ علیه السّلام ـ دربارهٔ آنان بس منصفانه بود، فرمود:

«خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْباطِلَ.»![2]

«آنان، حق را خوار کردند ولی باطل را هم یاری ننمودند»!

برخی از ایشان، از امام ـ علیه السّلام ـ رخصت خواستند که به همراه سپاه وی

۱ـ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۵۱؛ علل الشرائع، ص ۲۰۰؛ مقایسه شود با وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۸

۲ـ نهج البلاغة فیض، کلمات قصار ۱۲

باشند ولی در جنگ شرکت نکنند تا بتوانند از نزدیک میان امام ـ علیه السّلام ـ و دشمنانش داوری کنند علی ـ علیه السّلام ـ از پیشنهاد این گروه روی بر نتافت بلکه با گشاده‌رویی از ایشان استقبال نمود و آن‌ها را به کار خود دل گرم ساخت چنان که **نَصربن مُزاحِم** در کتاب «**وَقعَةُ صِفّین**» می‌نویسد:

«إِنَّ أَصْحابَ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَتَوْهُ وَ فِيهِمْ عُبَيْدَةُ السَّلْمانِيُّ وَ أَصْحابُهُ فَقالُوا لَهُ: إِنّا نَخْرُجُ مَعَكُمْ وَ لا نَنْزِلُ عَسْكَرَكُمْ وَ نُعَسْكِرُ عَلىٰ حِدَةٍ حَتّىٰ نَنْظُرَ فِي أَمرِكُمْ وَ أَمْرِ أَهْلِ الشّامِ، فَمَنْ رَأَيْناهُ أَرادَ ما لا يَحِلُّ لَهُ أَوْ بَدا مِنْهُ بَغْيٌ كُنّا عَلَيْهِ. فَقالَ عَلِيٌّ: مَرْحَباً وَ أَهْلاً هٰذا هُوَ الْفِقْهُ فِي الدّينِ وَ الْعِلْمُ بِالسُّنَّةِ، مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهٰذا فَهُوَ جائِرٌ خائِنٌ.»[1]

«**یاران عبدالله بن مسعود** که **عُبیدهٔ سلمانی** و همراهانش نیز در میان ایشان بودند به نزد علی ـ علیه السّلام ـ آمدند و گفتند که ما با شما از (**کوفه**) بیرون می‌رویم ولی در لشکرگاهتان فرود نمی‌آییم و خود اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم. هر کس را که دیدیم می‌خواهد به کاری دست زند که بر او حلال نیست یا ستمی آشکار از وی سرزد، بر ضدِ او خواهیم بود. علی ـ علیه السّلام ـ فرمود: آفرین بر شما باد. خوش آمدید! این است همان (طریق) دین شناسی و سنّت دانی، هر کس بدین کار راضی نشود ستم‌کار و خیانت‌گر است.»

رفتار امام با دهقانان شهر أنبار

علی ـ علیه السّلام ـ با تودهٔ مردم رفتاری بس دادگرانه داشت و اموال و حقوق آنان را سخت محترم می‌شمرد به گونه‌ای که کمترین رخصتِ بهره‌گیری از اموال ایشان را به کارگزارانش نمی‌داد. در «**وقعة صفّین**» می‌خوانیم:

---

۱ ـ وقعة صفّین، ص ۱۱۵

«وَ جاءَ عَلِيٌّ حَتّىٰ مَرَّ بِالْأَنْبارِ فَاسْتَقْبَلَهُ بَنُوخُشْنُوشَك دِهاقِنَتُها فَلَمّا اسْتَقْبَلُوهُ نَزَلُوا ثُمَّ جاؤُوا يَشْتَدُّونَ مَعَهُ. قالَ: ما هٰذِهِ الدَّوابُّ الَّتِي مَعَكُمْ؟ وَ ما أَرَدْتُمْ بِهٰذَا الَّذِي صَنَعْتُمْ؟ قالُوا: أَمّا هٰذَا الَّذِي صَنَعْنا فَهُوَ خُلْقٌ مِنّا نُعَظِّمُ بِهِ الْأُمَراءَ وَ أَمّا هٰذِهِ الْبَرازِينُ فَهَدِيَّةٌ لَكَ! وَ قَدْ صَنَعْنالَكَ وَ لِلْمُسْلِمِينَ طَعاماً وَ هَيَّأْنا لِدَوابِّكُمْ عَلَفاً كَثِيراً. قالَ: أَمّا هٰذَا الَّذِي زَعَمْتُمْ أَنَّهُ مِنْكُمْ خُلْقٌ تُعَظِّمُونَ بِهِ الْأُمَراءَ فَوَاللّٰهِ ما يَنْفَعُ هٰذَا الْأُمَراءَ وَ إِنَّهُ لَتَشُقُّونَ بِهِ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ وَ أَبْدانِكُمْ فَلا تَعُودُوا لَهُ. وَ أَمّا دَوابُّكُمْ هٰذِهِ فَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ نَأْخُذَها مِنْكُمْ فَنَحْسِبَها مِنْ خَراجِكُمْ، أَخَذْناها مِنْكُمْ؛ وَ أَمّا طَعامُكُمُ الَّذِي صَنَعْتُمْ لَنا فَإِنّا نَكْرَهُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْ أَمْوالِكُمْ شَيْئاً إِلّا بِثَمَنٍ. قالُوا: يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نُقَوِّمُهُ ثُمَّ نَقْبَلُ ثَمَنَهُ. قالَ: إِذاً لاتُقَوِّمُونَهُ قِيمَتَهُ، نَحْنُ نَكْتَفِي بِما دُونَهُ!... قالُوا: يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِنّا نُحِبُّ أَنْ تَقْبَلَ هَدِيَّتَنا وَ كَرامَتَنا. قالَ: لَهُمْ وَيْحَكُمْ نَحْنُ أَغْنىٰ عَنْكُمْ فَتَرَكَهُمْ ثُمَّ سارَ.»[1]

«علی ـ علیه السّلام ـ (در راه صِفّین) همچنان می‌آمد تا به شهر أنبار رسید (که یکی از شهرهای کهن عراق واقع در سمت شرقی فُرات بود). دهقانانِ آن شهر موسوم به بنوخُشنوشَک (که در اصل ایرانی بودند) به استقبالش شتافتند و چون بدو رسیدند پیاده شدند و در رکابش دویدن آغاز کردند! امام به ایشان فرمود: پس این چهارپایان را که با خود آورده‌اید برای چیست و از این کار که نمودید چه قصدی دارید؟ آن‌ها پاسخ دادند: این کار، رسم و خویِ ما است که بدان، فرمانروایان خود را بزرگ می‌شماریم و امّا این چهارپایان، پیشکش برای تو است و ما برای شما و دیگر مسلمانان غذایی آماده ساخته و برای چهارپایانتان علوفهٔ بسیار فراهم آورده‌ایم.

۱ـ وقعة صِفّین، ص ۱۴۳و ۱۴۴

امام فرمود: این رسمی که پنداشته‌اید فرمانروایان خود را بدان بزرگ می‌شمارید به خدا سوگند که سودی بدانان نمی‌بخشد و تنها جان و تن خود را رنجه می‌دارید بنابر این آن را مکرّر مکنید. و امّا چهارپایانتان اگر دوست داشته باشید که به حساب خراجتان (که هر ساله می‌پردازید) آن‌ها را بگیریم، از شما می‌پذیریم؛ و امّا غذایی که برای ما ساخته‌اید (باید بدانید که) ما خوش نداریم چیزی از اموالتان را جز با پرداخت بهای آن بخوریم. گفتند: ای امیرمؤمنان ما بر آن قیمت می‌نهیم سپس بهایش را از شما خواهیم گرفت. فرمود: تا هنگامی که بهای آن را تعیین ننمایید ما به غذایِ ساده‌تر خود اکتفا می‌کنیم!... گفتند: ای امیرمؤمنان، ما دوست داریم که پیشکش و هدیهٔ ما را بپذیری! امام به ایشان فرمود: آفرین بر شما ولی ما از آن بی‌نیازیم سپس آن‌ها را ترک نموده راه خود را پی‌گرفت.»

هرچند پذیرفتن هدیّه در آیین اسلام ممنوع نیست ولی امام ـ علیه السّلام ـ نمی‌خواست همچون دیگر فرمانروایان تنها به اعتبار فرمانروایی خود، از مردم مالی را دریافت کند و ثروت‌اندوزی نماید؛ و همچنین نمی‌خواست مردم به خاطر هدایایی که می‌دهند، انتظارات بی‌جا (و استثنائی) از دولت داشته باشند!

تاریخ به یاد ندارد که فرمانروایی تا این اندازه پارسایی و دقّت در کارهای مردم از خود نشان دهد مگر آن که از پیامبران خدا یا شاگردان برجستهٔ مکتب ایشان باشد.

رفتار امام با اهل ذمّه

علی ـ علیه السّلام ـ حقوق کسانی را که مسلمان نبودند ولی در حکومت اسلامی میزیستند و مُعاهِد یا اهل ذمّه نامیده می‌شدند نیز کاملاً محترم می‌شمرد و از دفاع و یاری ایشان دریغ نمی‌کرد. **شیخ طوسی** در کتاب «**تهذیب الأحکام**»

می‌نویسد:

«مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلامُ - ما هٰذا؟! قالُوا: يا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ هٰذا نَصْرانِيٌّ! فَقالَ: اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتّىٰ إِذا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟! أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمالِ.»[۱]

«پیرمرد کوری می‌گذشت [و از مردم] درخواستِ [مال] می‌کرد. امیر مؤمنان از یارانش پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: ای امیر مؤمنان، او نصرانی است! فرمود: او را به کار گرفتید و همین که فرتوت و ناتوان شد از کمک به او دریغ می‌ورزید؟! از بیت المال، مخارجش را بپردازید.»

روزی به علی ـ علیه السّلام ـ خبر رسید که سپاه **معاویه** در ناحیهٔ شهر **انبار**، یورش آورده و ضمن غارت، زیورهای دو زن را ـ که یکی از آن دو معاهِد بود ـ به غنیمت برده‌اند! امام از این که به یکی از اهل ذمّه ستم روا داشته‌اند، چندان خشم گرفت و اندوه خورد که شگفت‌آور بود و چنان که در «**نهج البلاغة**» آمده در این باره فرمود:

«لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعاهِدَةِ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَها وَ قُلْبَها وَ قَلائِدَها وَ رِعاثَها ما تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلاّ بِالْاِسْتِرْجاعِ وَ الْاِسْتِرْحامِ ثُمَّ انْصَرَفُوا وافِرِينَ ما نالَ رَجُلاً مِنْهُمْ كَلْمٌ وَ لا أُرِيقَ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ امْرَءً مُسْلِماً ماتَ مِنْ بَعْدِ هٰذا أَسَفاً ما كانَ بِهِ مَلُوماً بَلْ كانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيراً.»![۲]

«به من گزارش داده‌اند که مردی از ایشان (یاران **معاویه**) بر زنی مسلمان و نیز زنی معاهِد وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بندها و گوشواره‌های او را کنده

۱ـ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۸۸

۲ـ نهج البلاغهٔ فیض، خطبهٔ ۲۷

است و آن زن نمی‌توانسته وی را از این کار باز دارد و جز «إنالِلّه گفتن» و درخواست ترحّم راهی نداشته است؛ و آنگاه دشمنان با غنمیت فراوان به محلّ خود بازگشتند و برهیچ مردی از آنان زخمی نرسید و خونی از ایشان ریخته نشد! پس اگر مرد مسلمانی بعد از شنیدن این خبر، از اندوه بمیرد، جای ملامت بر او نیست بلکه به نزد من این مرگ شایسته است.»!

در اینجا مناسبت دارد که بخشی از آراء و فتاوای حکومتی امام را بیاوریم و از خلال آن‌ها، به مفهوم عدالت در دولت علوی توجه کنیم.

بخشی از آراء حکومتی امام

• «عَنْ عَلِيٍّ ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ قالَ: مَنْ أَقَرَّ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلاحَدَّ عَلَيْهِ.» (فروع کافي، ج ۷، ص ۲۶۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۸)

«کسی که هنگام برهنه کردن یا ترساندنش یا در وقت به زندان افکندن و هنگام تهدیدش، به جرمی اقرار کند، حدّ شرعی بر او جاری نمی‌شود (زیرا جرم، از این راه‌ها اثبات نمی‌گردد.).»

• «إِنَّ عَلِيّاً ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ أُتِيَ بِٱمْرَأَةٍ مَعَ رَجُلٍ فَجَرَبِها، فَقالَتْ ٱسْتَكْرَهَنِي وَ ٱللّٰهِ يا أَمِيرَٱلْمُؤْمِنِينَ! فَدَرَأَ عَنْهَا ٱلْحَدَّ.» (فروع کافي، ج ۷و ص ۱۹۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۱۸)

«زنی را به همراه مردی که با آن زن زنا کرده بود به نزد علی ـ علیه السّلام ـ آوردند. زن گفت: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند که این مرد مرا بدان کار وادار

ساخت! امام ـ علیه السّلام ـ حدّشرعی را از آن زن برداشت (چون مجبور شده بود).»

● «إنَّ شاباً أتیٰ أَمیرَالْمُؤْمِنینَ ـ عَلَیْهِ السَّلامُ ـ فَأَقَرَّ عِنْدَهُ بِالسَّرِقَةِ. فَقالَ عَلِیٌّ لَهُ: إنّی أَراکَ شاباً لابَأْسَ بِهِبَتِکَ، فَهَلْ تَقْرَأُ شَیْئاً مِنَ الْقُرْآنِ؟ قالَ: نَعَمْ، سُورَةَ الْبَقَرَةِ! فَقالَ: قَدْ وَهَبْتُ یَدَکَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ.» (تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۲۷؛ وسائل الشّیعة، ج ۱۸، ص ۴۸۸)

«جوانی نزد امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ آمد و اقرار نمود که دزدی کرده است. علی ـ علیه السّلام ـ به او فرمود: من تو را جوانی می‌بینم که اشکالی ندارد بخشش شامل حالت شود، آیا چیزی از قرآن را (از حفظ) می‌خوانی؟ جوان پاسخ داد: آری، سورهٔ بقره را می‌خوانم. امام فرمود: دست تو را به سورهٔ بقره بخشیدم.»

● «جاءَ رَجُلٌ إلیٰ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ ـ عَلَیْهِ السَّلامُ ـ فَأَقَرَّبِالسَّرِقَةِ فَقالَ لَهُ: أَتَقْرَءُ شَیْئاً مِنَ الْقُرْآنِ؟ قالَ نَعَمْ، سُورَةَ الْبَقَرَةِ. قالَ وَهَبْتُ یَدَکَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ. فَقالَ الْأَشْعَثُ: أَتُعَطِّلُ حَدّاً مِنْ حُدُودِ اللّهِ؟! فَقالَ: وَما یُدْرِیکَ ما هٰذا؟ إذا قامَتِ الْبَیِّنَةُ فَلَیْسَ لِلْإمامِ أَنْ یَعْفُوَا وَإذا أَقَرَّالرَّجُلُ عَلیٰ نَفْسِهِ فَذاکَ إلَی الْإمامِ إنْ شاءَ عَفَا وَإنْ شاءَ قَطَعَ.» (مَنْ لایَحْضُرُهُ‌الْفَقیه، ج ۴، ص ۴۴؛ تهذیب الأحْکام، ج ۱۰، ص ۱۲۹)

«مردی نزد امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ آمد و اقرار به دزدی نمود. امام بدو فرمود: آیا چیزی از قرآن را از حفظ می‌خوانی؟ آن مرد گفت: آری سورهٔ بقره را می‌خوانم. امام فرمود: دست تو را به سورهٔ بقره بخشیدم. **أشعث بن قیس** به امام گفت: آیا حدّی از حدود خدا را تعطیل می‌کنی؟ امام پاسخ داد: تو چه میدانی که این مسئله چگونه است؟ هر گاه بیّنه (دلیل روشن) اقامه شود (یعنی گواهان عادل

شهادت دهند که کسی دزدی کرده است) در آن صورت، امام حق ندارد که عفو کند ولی هنگامی که مردی به جرم خویش اقرار نماید در آن صورت، حکم به امام واگذار شده است اگر خواهد می‌بخشد و چنان چه بخواهد (مصلحت ببیند) قطع می‌کند.»

● «إِنَّ عَلِیّاً ـ عَلَیْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ أُتِیَ بِرَجُلٍ سَرَقَ مِنْ بَیْتِ ٱلْمالِ فَقالَ لا یُقْطَعُ فَإِنَّ لَهُ فِیهِ نَصِیباً.» (تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۱۸)

«مردی را به نزد علی ـ علیه السّلام ـ آوردند که از بیت المال دزدی کرده بود امام فرمود: دست این مرد قطع نمی‌شود زیرا او نیز بهره‌ای از بیت المال دارد.»

● «إِنَّ عَلِیّاً ـ عَلَیْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ رَأیٰ قاصّاً فِي ٱلْمَسْجِدِ فَضَرَبَهُ بِٱلدِّرَّةِ وَ طَرَدَهُ.» (فروع کافي، ج ۷، ص ۶۳؛ تَهْذیب ٱلأَحْکام، ج ۱۰، ص ۱۴۹)

«علی ـ علیه السّلام ـ قصّه‌گویی را در مسجد دید (که با داستان‌های خرافی مردم را گمراه می‌کرد) پس با شلاّق خود او را زد و از مسجد بیرون راند.»

● «إِنَّ أَمِیرَٱلْمُؤْمِنِینَ ـ عَلَیْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ أَمَرَ قَنْبَراً أَنْ یَضْرِبَ رَجُلاً حَدّاً؛ فَغَلَطَ قَنْبَرُ فَزادَهُ ثَلاثَةَ أَسْواطٍ! فَأَقادَهُ عَلِيٌّ ـ عَلَیْهِ ٱلسَّلاٰمُ ـ مِنْ قَنْبَرٍ بِثَلاثَةِ أَسْواطٍ.» (فروع کافي، ج ۷، ص ۲۶۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۸)

«امیرمؤمنان ـ علیه السّلام ـ فرمان داد که قنبر مردی را حدّ بزند؛ قنبر در حد زدن خطا کرد و سه تازیانه بیشتر به آن مرد زد! علی ـ علیه السّلام ـ در برابر این کار سه تازیانه به قنبر زد.»

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ ٱلسَّلاٰمُ - قالَ: حَبْسُ ٱلْإِمامِ بَعْدَ ٱلْحَدِّ ظُلْمٌ.» (تَهْذيب ٱلأَحْكام، ج ۶، ص ۳۱۴؛ وسائل الشّيعة، ج ۱۸، ص ۲۲۰)

«از علی - علیه السّلام - آمده که فرمود: امام (رئیس حکومت اسلامی) اگر کسی را پس از حدّ زدن به زندان افکند، به وی ستم روا داشته است.»

● «عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ ٱلسَّلاٰمُ - قالَ يَجِبُ عَلَى ٱلْإِمامِ أَنْ يَحْبِسَ ٱلْفُسّاقَ مِنَ ٱلْعُلَماءِ وَٱلْجُهّالَ مِنَ ٱلْأَطِبّاءِ وَٱلْمَفالِيسَ مِنَ ٱلْأَكْرِياءِ.» (مَنْ لايَحْضُرُهُ ٱلْفَقيه، ج ۳، ص ۲۰؛ تَهْذيب ٱلأَحْكام، ج ۶، ص ۳۱۹)

«از علی - عَلَيْهِ ٱلسَّلاٰمُ - آمده که فرمود: بر امام واجب است که علمای زشتکار و پزشکانِ نادان و مفلسانی را که (با وعده‌های پوچ از مردم مزد می‌گیرند) همه را به زندان افکند.»

● «إِنَّ عَلِيّاً - عَلَيْهِ ٱلسَّلاٰمُ - كانَ يَسْتَحْلِفُ ٱلنَّصارىٰ وَٱلْيَهُودَ فِي بِيَعِهِمْ وَ كَنائِسِهِمْ وَٱلْمَجُوسَ فِي بُيُوتِ نِيرانِهِم.» (قرب ٱلْإِسناد حِمْيَري، ص ۴۲؛ وسائل الشّيعة، ج ۱۸، ص ۲۱۹)

«علی - علیه السّلام - نصارىٰ و یهود را در کلیساها و کنیسه‌های خودشان و نیز زرتشتیان را در آتشکده‌های خود [اگر لازم می‌شد] سوگند می‌داد.»

● «لَمّا وَلّىٰ أَميرُٱلْمُؤْمِنينَ - عَلَيْهِ ٱلسَّلاٰمُ - شُرَيْحاً ٱلْقَضاءَ ٱشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ لا يُنْفِذَ ٱلْقَضاءَ حَتّىٰ يَعْرِضَ عَلَيْهِ.» (فروع کافي، ج ۷، ص ۴۰۷؛ تهذیب الأَحکام، ج ۶، ص ۲۱۷)

«هنگامی که امیر مؤمنان - علیه السّلام - شُرَیح را به کارِ داوری گُمارد، با او

شرط نمود که هیچ حُکمی را به اجراء نگذارد مگر آن که بَر وِی عرضه دارد.»

● «إِنَّ عَلِيّاً ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ كانَ يَحْبِسُ فِي ٱلدَّيْنِ فَإِذا تَبَيَّنَ لَهُ حاجَةٌ وَإِفْلاسٌ خَلّىٰ سَبِيلَهُ حَتّىٰ يَسْتَفِيدَ مالاً» (مَنْ لايَحْضُرُهُ ٱلْفَقيه، ج ۲، ص ۱۱؛ وسائل الشّيعة، ج ۱۲، ص ۱۴۸)

«علی ـ علیه السّلام ـ کسانی را که از پرداخت وامشان خودداری می‌کردند، حبس می‌نمود و چون روشن می‌شد که وامدار، نیازمند و مفلس است او را رها می‌کرد تا مالی را به دست آورد (و وامش را اداء کند).»

● «عَنْ عَلِيٍّ ـ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ ـ كُلُّ طَلاقٍ بِكُلِّ لِسانٍ فَهُوَ طَلاقٌ.» (تَهْذيب ٱلأَحْكام، ج ۲، ص ۲۶۰؛ وسائل الشّيعة، ج ۱۵، ص ۲۹۷)

«از علی ـ علیه السّلام ـ آمده که: هر طلاقی به هر زبانی، طلاق به شمار می‌آید (و لازم نیست که صیغهٔ طلاق، به زبان عربی جاری شود).»

● «إِنَّ أَمِيرَٱلْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ‌ٱلسَّلامُ ـ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلٌ ٱسْتَأْجَرَ رَجُلاً يُصْلِحُ بابَهُ فَضَرَبَ ٱلْمِسْمارَ فَٱنْصَدَعَ ٱلْبابُ فَضَمَّنَهُ أَمِيرُٱلْمُؤْمِنِينَ.» (فروع كافي، ج ۱، ص ۳۹۸؛ تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۱۷۸)

«مردی به امیرمؤمنان ـ علیه السّلام ـ شکایت کرد که مرد دیگری را به مزدوری گرفته تا دَرِ خانه‌اش را تعمیر کند، آن مرد میخ (بزرگی) بر در کوبیده و دَرِ خانه شکافته شده است! امیرمؤمنان مرد مزدور را ضامن شمرد (تا خسارت صاحبخانه را بپردازد).»

● «كانَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ يُضَمِّنُ الْقَصارَ وَالصائِغَ وَ كُلَّ مَنْ أَخَذَ شَيْئاً لِيُصْلِحَهُ فَأَفْسَدَهُ.» (اَلْمُقْنِع، ص ۳۲؛ وسائل الشيعة، ج ۱۳، ص ۲۷۶)

«امیرمؤمنان ـ علیه السلام ـ جامه شوی و زرگر و هر کس که چیزی را می‌گرفت تا اصلاحش کند سپس آن را تباه می‌ساخت، همه را ضامن می‌شمرد (که باید خسارت مال را بپردازند).»

● «عَنْ عَلِيٍّ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ قالَ: لا تَغالُوا بِمُهُورِ النِّساءِ فَتَكُونَ عَداوَةً.» (مكارم الأخلاق طَبْرِسي، ص ۱۲۳؛ وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۱)

«از علی ـ علیه السلام ـ رسیده است که فرمود: مهریّه‌های زنان را گران مکنید که این کار مایهٔ (کشمکش و) دشمنی می‌گردد.»

● «حَرَّضَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ النّاسَ بِصِفّينَ فَقالَ:... لاتُمَثِّلُوا بِقَتيلٍ وَ إِذا وَصَلْتُمْ إِلىٰ رِحالِ الْقَوْمِ فَلا تَهْتِكُوا سِتْراً وَلا تَدْخُلُوا داراً وَلا تَأْخُذُوا شَيْئاً مِنْ أَمْوالِهِمْ إِلاّ ما وَجَدْتُمْ فِي عَسْكَرِهِمْ وَلا تُهَيِّجُوا امْرَأَةً بِأَذىً وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْراضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَرائَكُمْ وَ صُلَحائَكُمْ.» (وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۷۲)

«امیر مؤمنان ـ علیه السلام ـ مردم را در نبرد صِفّین به جنگ تشویق می‌کرد (در عین حال) می‌فرمود: ... هیچ کشته‌ای را مُثْله نکنید و چون به جایگاه دشمن رسیدید هیچ پرده‌ای را ندرید و به درون هیچ خانه‌ای نروید و چیزی از اموال ایشان را مگیرید مگر آن چه را که در لشگرگاه آنان یافتید و هیچ زنی را با آزار دادنش برنیانگیزید هر چند به شرف شما ناسزا گوید و به فرماندهان و صالحانتان دشنام دهد.»!

• «قالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ لِشُرَيْحٍ: لاتُسارَّ أَحَداً فِي مَجْلِسِكَ وَإِنْ غَضِبْتَ فَقُمْ فَلا تَقْضِيَنَّ وَأَنْتَ غَضْبانٌ.» (فروع كافي، ج ۷، ص ۴۱۳)

«امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ به شُرَیح (قاضي) فرمود: در مجلسِ داوریِ خود با هیچکس درگوشی سخن مگوی و اگر خشمناک شدی برخیز و هیچ گاه در وقتی که خشمگینی داوری مکن.»

• «قالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ: مَنِ ابْتُلِيَ بِالْقَضاءِ فَلْيُواسِ بَيْنَهُمْ، فِي الْإِشارَةِ وَفِي النَّظَرِ وَفِي الْمَجْلِسِ.» (فروع كافي، ج ۷، ص ۴۱۳)

«امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ فرمود: کسی که به مقام داوری مبتلا شد! باید تا میان دو طرف، در اشاره و نگاه و مجلس، برابری را رعایت کند (یعنی به هر دو یکسان اشاره کند و یکسان بنگرد و هر دو را به فاصلهٔ مساوی با خود بنشاند).»

• «أَنَّ رَجُلاً نَزَلَ بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ فَمَكَثَ عِنْدَهُ أَياماً ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ فِي خُصُومَةٍ لَمْ يَذْكُرْها لِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ـ عَلَيْهِ السَّلامُ ـ فَقالَ لَهُ: أَنْتَ خَصِمٌ؟ قالَ: نَعَمْ! قالَ: فَتَحَوَّلْ عَنّا. إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ـ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ نَهىٰ أَنْ يُضافَ الْخَصِمُ إِلاّ وَ مَعَهُ خَصْمُهُ.» (فروع كافي، ج ۷، ص ۴۱۳)

«مردی بر امیر مؤمنان ـ علیه السّلام ـ (به میهمانی) وارد شد و چند روزی را نزد امام گذراند سپس زودتر از مخالفانش در محضر امام اختلافی را مطرح نمود که قبلاً ذکری از آن نزد علی ـ علیه السّلام ـ نکرده بود. امام به او فرمود: تو شاکی هستی (و درخواست تشکیل محکمه داری)؟ گفت: آری! امام فرمود: در این صورت از نزد ما به جای دیگری منتقل شو. زیرا پیامبر خدا ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ نهی فرمود از این که شاکی از سوی قاضی میهمان شود مگر آن که طرف مخالف وی نیز به همراه او (میهمان) باشد.»!

بخشی از نامه‌های سیاسی امام

● «فَاخْفَضْ لَهُمْ جَناحَکَ، وَأَلِنْ جانِبَکَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ، و آسِ بَیْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ حَتّیٰ لایَطْمَعَ الْعُظَماءُ فِي حَیْفِکَ لَهُمْ وَلَا یَیأَسَ الضُّعَفاءُ مِنْ عَدْلِکَ بَیْنَهُمْ.»(از نامهٔ امام به محمّد بن أبي‌بکر، فرماندار مصر) [۱]

«برای مردم فروتن باش و در برابرشان نرمخویی پیشه‌گیر و با آنان گشاده روباش و میان آن‌ها ـ در وقتی که به گوشهٔ چشم‌می‌نگری یا خیره می‌شوی ـ مساوات را برقرار کن تا بزرگان در تو طمع نبندند که به خاطر ایشان ستم روا داری و ناتوانان از رفتار عدالت آمیزت دربارهٔ خود ناامید نگردند.»

● «بَلَغَنِي أَنَّکَ جَرَّدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ ما تَحْتَ قَدَمَیْکَ، وَأَکَلْتَ ما تَحْتَ یَدَیْکَ، فَارْفَعْ إِلَيَّ حِسابَکَ وَاعْلَمْ أَنَّ حِسابَ اللّٰهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسابِ النّاسِ.» (از نامهٔ امام به یکی از کارگزارانش) [۲]

«به من خبر رسیده که تو زمین را از کشت تهی کردی (محصول را برداشته‌ای) و هر چه زیرِ پایت داشتی، برگرفته‌ای و آن چه زیرِ دستت افتاده، خورده‌ای! پس حساب خود را به سوی من بیاور و بدان که حساب خدا بزرگتر از حساب مردمان است.»

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۲۷

۲ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۴۰

• «یَا ابْنَ حُنَیْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْیَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعاکَ إِلیٰ مَأْدَبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَیْها تُستَطابُ لَکَ الْأَلْوانُ وَ تُنْقَلُ إِلَیْکَ الْجِفانُ، وَ ما ظَنَنْتُ أَنَّکَ تُجِیبُ إِلیٰ طَعامِ قَوْمٍ عائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ وَ غَنِیُّهُمْ مَدْعُوٌّ... أَلا وَإِنَّ لِکُلِّ مَأْمُومٍ إِماماً یَقْتَدِي بِهِ وَ یَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلا وَإِنَّ إِمامَکُمْ قَدِ اکْتَفیٰ مِنْ دُنْیاهُ بِطِمْرَیْهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیْهِ. أَلا وَإِنَّکُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلیٰ ذٰلِکَ وَلٰکِنْ أَعِینُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدادٍ.» (از نامهٔ امام به عثمان بن حُنَیف، کارگزارش در بصره) [1]

«ای اِبن حُنَیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به میهمانی فراخوانده است و تو با شتاب بدان جا رهسپار شده‌ای! خوردنی‌هایِ رنگارنگ و نیکو برایت آورده‌اند و ظرفهای پی‌درپی، به پیشت نهاده‌اند و من گمان نمی‌کردم که تو میهمانی مردمی را بپذیری که فقیرشان به جفا رانده شده و بی‌نیازشان به غذا خوانده شده است!... بدان که هر پیروی کننده‌ای را پیشوایی است که بدو اقتداء می‌کند و از نور دانش وی روشنی می‌جوید، آگاه باش که پیشوای شما از دنیایِ خود به دو جامهٔ فرسوده و از خوردنی‌هایش به دو قرص نان بسنده کرده است. بدانید که شما بر این کار توانایی ندارید امّا با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی مرا یاری دهید.»

• «أَمّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلاحَ أَبِیکَ غَرَّنِي مِنْکَ وَظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هَدْیَهُ وَ تَسْلُکُ سَبِیلَهُ فَإِذا أَنْتَ فِیما رُقِّیَ إِلَيَّ عَنْکَ لاتَدَعُ لِهَواکَ انْقِیاداً، وَ لاتُبْقِي لِآخِرَتِکَ عَتاداً تَعْمُرُ دُنْیاکَ بِخَرابِ آخِرَتِکَ وَ تَصِلُ عَشِیرَتَکَ بِقَطِیعَةِ دِینِکَ. وَلَئِنْ کانَ ما بَلَغَنِي عَنْکَ حَقّاً لَجَمَلُ أَهْلِکَ وَ شِسْعُ نَعْلِکَ خَیْرٌ مِنْکَ وَ مَنْ کانَ بِصِفَتِکَ فَلَیْسَ بِأَهْلٍ

۱ــ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۴۵

أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْيُعْلىٰ لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلىٰ خِيانَةٍ. فَأَقْبَلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتابِي هٰذا إِنْ شاءَ ٱللّٰهُ.» (نامهٔ امام به منذربن جارود عبدي، حاکم شیراز)[1]

«(پس از ستایش خداوند و درود بر رسول) شایستگی پدرت، مرا دربارهٔ تو فریب داد و گمان بردم که در پی هدایت وی می‌روی و راه او را می‌سپاری لیکن آن چه از تو به من رسانده‌اند این است که از فرمانبرداری هواي خود دست برنمی‌داری و ذخیره‌ای برای آخرتت باقی نمی‌گذاری. دنیای خود را با ویران کردن آخرتت آباد می‌کنی و به قیمت بریدن از دینت، با خویشاوندانت می‌پیوندی! و اگر آن چه دربارهٔ تو به من رسیده، درست باشد در آن صورت شتر خانواده‌ات از تو بهتر است و بندِ کفشت بر تو برتری دارد! و کسی که صفات تو را داشته باشد لایق نیست که پاسداری مرزی بر عهدهٔ وی نهاده شود یا انجام کاری از او خواسته شود یا بر قدر او افزوده شود یا در امانتی شریکش سازند یا در خیانتی برای رسیدگی امینش شمارند. پس چون نامهٔ من به تو رسید به خواست خدا رو به سوی من آور.»[2]

● «أَشْعِرْ قَلْبَكَ ٱلرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَٱلْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَٱللُّطْفَ بِهِمْ وَلاتَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعًا ضارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفانِ: إِمّا أَخٌ لَكَ فِي ٱلدِّينِ وَإِمّا نَظِيرٌ لَكَ فِي ٱلْخَلْقِ.» (از نامهٔ امام به مالک اُشتر، هنگام فرستادنش به ولایت مصر)[3]

«مهرورزی و لطف بر رعیت را شعار قلبت قرار ده و همچون درنده‌ای آزارگر

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۷۱

۲ـ با این نامه، مُنذربن جارود که در اموال عمومی خیانت کرده بود، به معاویه پیوست!

۳ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۲

مباش که خوردن مردم را غنیمت شماری زیرا که آنان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند و یا همانند تو در آفرینش‌اند.»

• فَإِنَّما أَهْلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا ٱلنّاسَ ٱلْحَقَّ فَٱشْتَرَوْهُ، وَأَخَذُوهُمْ بِٱلْباطِلِ فَٱقْتَدَوْهُ.» (از نامهٔ امام به فرماندهان سپاهش) [1]

«کسانی که پیش از شما بودند راه هلاکت را پیمودند زیرا مردم را از رسیدن به حق خود باز داشتند، مردم هم (به ناچار) حق خویش را (با رُشوه) خریدند! (آن‌ها)، مردم را به راه باطل کشیدند و مردم هم از ایشان پیروی کردند.»

• إِذا أَحْدَثَ لَكَ ما أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطانِكَ أُبَّهَةً أَوْمَخيِلَةً فَٱنْظُرْ إِلىٰ عِظَمِ مُلْكِ ٱللّٰهِ.» (از نامهٔ امام به مالک أشتر نخعي) [2]

«در هنگامی که فرمانروایی تو، احساس شکوه و تکبر برایت پدید آورد، به بزرگی سلطنت خداوند بنگر (تا خود را حقیر و ناچیز احساس کنی).»

• «إِنَّ شَرَّ وُزَرائِكَ مَنْ كانَ لِلْأَشْرارِ قَبْلَكَ وَزِيراً وَمَنْ شَرِكَهُمْ فِي ٱلْآثامِ فَلا يَكُونَنَّ لَكَ بِطانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوانُ ٱلْأَثِمَةِ وَإِخْوانُ ٱلظَّلَمَةِ.» (از نامهٔ امام به مالک أشتر) [3]

«بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده است و کسی که در گناهان با آن‌ها شرکت داشته (چنین شخصی) نباید مَحْرَمِ رازت

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۷۹

۲ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

۳ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

باشد زیرا که ایشان یاوران گُنه‌پیشگان و برادران ستمگرانند.»

● «لا تَنْقُضْ سُنَّةً صالِحَةً عَمِلَ بِها صُدُورُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ.» (از نامهٔ امام به مالک اشتر) [۱]

«روش پسندیده‌ای را که صدر این امت بدان عمل کردند و با آن کار، پیوستگی و اُلفت فراهم آمد و احوال رعیت اصلاح شد، هیچ گاه نقض مکن.»

● «وَلْيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ واساهُمْ فِي مَعُونَتِهِ وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ.» (ازنامهٔ امام به مالک اشتر) [۲]

«باید برگزیده‌ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که با سپاهیان یار و مددکار بوده و از آن چه دارد بر آنان ببخشد.»

● «أُنْظُرْ فِي أُمُورِ عُمّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِباراً... وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَياءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتاتِ الصّالِحَةِ وَالْقِدَمِ فِي الْإِسْلامِ... ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمالَهُمْ وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفاءِ عَلَيْهِمْ.» (از نامهٔ امام به مالک اشتر) [۳]

«در امور کارگزارانت نیک بنگر و آن‌ها را بیازمای... و از خانواده‌های خوش‌رفتار و با سابقه در اسلام افراد باتجربه و با حیاءِ ایشان را برگزین... سپس در کار آنان مراقبت کن و جاسوسانِ راست گفتار و وفادار را بر آن‌ها بگمار.»

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

۲ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

۳ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

● «وَ تَفَقَّدْ أَمْرَ ٱلْخَراجِ بِما يُصْلِحُ أَهْلَهُ... وَ مَنْ طَلَبَ ٱلْخَراجَ بِغَيْرِ عِمارَةٍ، أَخْرَبَ ٱلْبِلَادَ وَ أَهْلَکَ ٱلْعِبادَ.» (از نامهٔ امام به مالک أشتر)[1]

«در کار خراج (مالیات) چنان بنگر که اصلاح خراج دهندگان در آن باشد... و هر کس خراج خواهد ولی به آبادانی نپردازد، شهرها را ویران کند و بندگان خدا را به هلاکت افکند.»

● «فَٱمْنَعْ مِنَ ٱلْإِحْتِكارِ فَإِنَّ رَسُولَ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ مَنَعَ مِنْهُ وَ لْيَكُنِ ٱلْبَيْعُ بَيْعًا سَمْحاً بِمَوازِينَ عَدْلٍ وَ أَسْعارٍ لا تُجْحِفُ بِٱلْفَرِيقَيْنِ مِنْ ٱلْبائِعِ وَ ٱلْمُبْتاعِ.» (از نامهٔ امام به مالک أشتر)[2]

«از اِحتکار جلوگیری کن که رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ از آن منع فرمود و باید خرید و فروش به شکلی آسان و با میزان‌های عادلانه صورت پذیرد و با نرخ‌هایی که به هر دو دسته ـ فروشنده و خریدار ـ زیان نرساند.»

● «وَ ٱجْعَلْ لِذَوِي ٱلْحاجاتِ مِنْکَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَکَ وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَواضَعُ فِيهِ لِلّٰهِ ٱلَّذِي خَلَقَکَ وَ تَقْعُدُ عَنْهُمْ جُنْدَکَ وَ أَعْوانَکَ مِنْ أَحْراسِکَ وَ شُرَطِکَ حَتَّىٰ يُكَلِّمُکَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ.» (از نامهٔ امام به مالک أشتر)[3]

«بخشی از وقت خود را ویژهٔ کسانی قرار ده که به تو نیاز دارند و خود را برای کار آنان از هر کاری فارغ کن و در مجلسی عمومی بنشین و در آن مجلس برای

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

۲ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

۳ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

خدایی که تو را آفریده است تواضع پیشه‌گیر و سپاهیان و یاران یعنی نگهبانان و پاسبانانت را از مردم بازدار تاسخن‌گویِ ایشان بتواند بدون لکنت زبان با تو صحبت کند.»

● «وَلا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعاکَ إِلَيْهِ عَدُوُّکَ وَلِلّٰهِ فِيهِ رِضَىً فَإِنَّ فِي ٱلصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِکَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِکَ وَأَمْناً لِبِلادِکَ.» (از نامهٔ امام به **مالک اُشتر**)[۱]

«صلحی را که دشمنت تو را بدان فراخوانَد و خشنوديِ خدا در آن باشد رد مکن که صلح، مایهٔ آسایش سربازانت می‌شود و تو را از اندوه‌هایت می‌رهاند و به امنیّت شهرهایت می‌انجامد.»

● «وَإِيّاکَ وَٱلْإِسْتِئْثارَ بِمَا ٱلنَاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ.» (از نامهٔ امام به **مالک اُشتر**)[۲]

«بپرهیز از آن که چیزی را به خود اختصاص دهی که حقّ همهٔ مردم در آن یکسان است.»

● «إِنْ ظَنَّتِ ٱلرَّعِيَّةُ بِکَ حَيْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِکَ.» (از نامهٔ امام به **مالک اُشتر**)[۳]

«اگر رعیّت بر تو گمانِ ستمی بُرد، عذر خود را برای ایشان آشکار کن.»

● «وَأَكْثِرْ مُدارَسَةَ ٱلْعُلَماءِ وَمُنَافَثَةَ ٱلْحُكَماءِ فِي تَثْبِيتِ ما صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلادِکَ.» (از نامهٔ امام به **مالک اُشتر**)[۴]

۱ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

۲ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

۳ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

۴ـ نهج البلاغهٔ فیض، نامهٔ ۵۳

«در اموری که کار شهرهایت را استوار دارد و به صلاح رساند با دانشمندان گفتگوی بسیار کن و با حکیمان فراوان سخن بگو (ورایزنی کن).»

وَٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ أَوَّلاً وَ آخِراً.

کتابنامه

نهج البلاغة — شريف رضي

شرح نهج البلاغة — إبن أبي الحديد

بحارالأنوار — محمّد باقر مجلسي

الإرشاد — شيخ مفيد

الغارات — ثقفي كوفي

المجالس — شيخ طوسي

تهْذيب ٱلأحكام — شيخ طوسي

الفروع من الكافي — شيخ كُليني

التوحيد — إبن بابويه

مَنْ لايَحْضُرُهُ الفَقِيه — إبن بابويه

علل الشّرائع — إبن بابويه

وقعة صِفّين — نصربن مزاحم

قرب الإسناد — حِمْيَري

مكارم الأخلاق — طَبْرِسي

به ویژگی‌های هر کتاب از چاپ و جلد و صفحات آن در خلال رساله اشاره شده است.

کیست آن رمز عجب پاکیزگان را مُقتدا؟
کز وَلایش ما نمی‌دانیم غیر از ادّعا!

پهلوان صف شکن آن مرد شمشیر و نماز
قهرمان عدل و داد آن شیر جانبازِ خدا

مِهر گستر بر یتیمان، دستگیر عاجزان
خصم کفر و ظلم و آز و دشمن هر ناروا

مجمع اضداد و دیوان عجائب در جهان
کیست جز پور أبي طالب عليّ مرتضیٰ؟

«مصطفیٰ»گر مهر حیدر راستی اندر دل است
غُربت اسلام بنگر بر علی کن اقتدا!

م. ح. طباطبائی